میکرو فیلم تهیه شد
۱۳۸۵/۹/۲۲

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: رساله صیدیّه

مؤلف متن: محمد علی بن ابیطالب زاهدی جیلانی حشتی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲۵۸ ق نوع خط: شکسته نستعلیق تعداد سطر: ۱۴

نام کاتب ....

موضوع: فقه زبان: فارسی عدد اوراق: ۱۶

طول: ۲۱ عرض: ۱۳ شماره عمومی: ۳۲۰۱۵

وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری تاریخ وقف: بهمن ۸۳

ملاحظات

* ذیلاً دو نسخه چاپ سنگی ضمیمه دارد

رساله صیدیه
بسبب اختلاف النسخ
رساله در بیان [illegible] حسین
رساله در ارض [illegible]

[illegible]
از مجموعه نسخ خطی کتابخانه علامه باقر العلوم
سید محمد تقی الصدری
[illegible]

رساله [illegible] از [illegible]
حیوانات [illegible]

رب یسر و تمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس که تدارک اوهام از استقصای امورش قاصر و مدارک افهام از استیعاب وجوه خفی‌اش عاجز اند
شایستهٔ جباری است جلت آلاؤه که زبان خامه بیان در تحریر مختصری است از نعمای بی‌انتهای او و آنکه مصباح
علوم در مشکوة قلوب از اقتباس لمعات افاضهٔ او روشن است و شوارق آیات جلالش از برق خرمن [illegible]
و بوارق حجج کمالش باهره نور عقل و بصر رفعت ملکوتش از اقدام خطرات وهم و خیال اعلی و ساحت ایوان
ساحت جبروتش از خطوات اقدام عقل و نقل مبرا است سبحانک لا احصی ثناء علیک
کما اثنیت علی نفسک و درود نامحدود بر قافله‌سالار سبحان الذی محرم سرادق فکان
قاب قوسین او ادنی سروری که تشریف رسالتش بطراز و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین مطرز و منشور نبوتش بطغرای لولاک لما خلقت الافلاک
موشح است عالیه سری که نعت اخلاقش کریمهٔ انک لعلی خلق عظیم عنوان صحیفهٔ الطافش
بالمؤمنین رؤف رحیم و بر آل اطهار و اهل بیت ابرار آن سید اخیار که گوهر شاهوار
والنجم اذا هوی و نعت افتخار انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا نثار تارک حشمت و عطف ذیل کبریای عصمت ایشان است
صلوات الله علیهم اجمعین اما بعد بر وجه فراز این نامه همایون خامه مستمند فیض ازلی ابن ابیطالب الزاهد

الجلیل ثانی محمد المشتهر ببهائی عامله الله بلطفه سطری چند در ذکر بعضی انواع حیوان و احکام و خواص آن و لکناوه
مشتمل بر مقدمه و سه باب و خاتمه اما مقدمه بر چند فصل است فصل اول در آنچه از شریعت مقدسه طاهره
رسیده در احکام صید بدانکه هر چه که صید او حلال است هر چند صید بنفسه مختص است از انواع حیوان که علیک مع
غیر آن از جوارح سباع و طیور پس اگر یوز و پلنگ و غیر اینها از سباع صید کنند و صید کشته شود حرام است
مگر آنکه او را زنده ادراک نموده بر طریق شرعی ذبح نماید و همچنین اگر صید کنند بباز و باشه و عقاب و غیر ذلک
از جوارح طیور خواه معلم باشند خواه نه اگر صید کشته شود حرام است و اگر ادراک تذکیه آن نماید حلال است و جائز است
صید کردن بتیغ و سنان و تیر هر چه از این آلات باشند و اگر به تیر بی پیکان صید کشته شود هرگاه تیر آن چوب است
و گوشت صید را شکافته باشد حلال است اگر نام الله تعالی برده باشد و شرط است در حلیت صیدی که سگ شکار کند و
کشته شود اینکه سگ معلم باشد و این متحقق میشود بسه شرط اول آنکه هرگاه او را بفرستند برود و بگیرد صید
و بعد دوم آنکه هرگاه منع کنند از صید بتجربه معلوم شود که شروط ثلثه عادت و خوی اوست آن کلب معلم باشد نه
آنکه گاهی باتفاق این صفات از او ظاهر شود چه ندرت و اتفاق اعتبار ندارد و اگر از کلب معلم گاهی چنین اتفاق شود
جزئی از صید یا از خون صید طعمه کرده باشد در اباحت صیدی که کشته قدحی نمی نماید و بسبب این اتفاق نادر
صید مقتول او حرام نخواهد بود و بدانکه در فرستنده و شکار نماینده کلب معلم چند شرط معتبر است اول آنکه
مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل صبی ممیز و در یهود و نصاری خلاف است اظهر منع است دوم
آنکه بر این فعل قصد از بعث کرده باشند پس اگر خود رفته گرفته باشد و صید در قبض او کشته شود حلال نباشد

از صید بکرد نخورد

سیم آنکه

سیم آنکه او سگ را بر صید گماشته در وقت ارسال سگ نام او سبحانه و تعالی بزبان آورده باشد پس اگر عمداً ترک کند تسمیه
و صید کشته شود حرام است و اگر فراموشی تسمیه ترک کرده باشد حلال است و اگر کسی کلب معلم را بر صید انگیزد
و دیگری تسمیه گوید و صید کشته شود حرام است و اگر دو کس دو کلب معلم را ارسال بصید واحد کنند و یک تسمیه گوید و دیگر
عمداً ترک کند و هر دو کلب شریک در قتل صید شوند حرام است چهارم آنکه صید در حین کشته شدن از نظر
غائب نشود پس اگر بعد از غیبت او کشته بیابد حلال نیست چه احتمال دارد که بسبب دیگر مرده باشد و
جائز است صید کردن بدام و امثال آن و در آن تذکیه شرعی شرط است پس اگر در دام بمیرد حرام خواهد بود
هر چند مسلمان در آن گذاشته باشند و عضوی از صید را هم شکافته باشد و همچنین حرام است هرگاه به تیر بی پیکان
شکافته باشد بمیرد و اگر مسلم و کافر هر دو با هم صیدی کشند یا آنکه هر دو کلب معلم را بر انگیزند و یا
هر دو تیر بیفکنند یا در آلات صید مختلف باشند چنانچه یکی از ایشان کلب ... و دیگری از ایشان سهم و هر دو
در وقت واحد بکشند یا در دو وقت و صید کشته شود حرام است هرگاه از آلت هر یک قاتل باشد و اگر
نخست
آلت صید مسلم آن صید را بحرکت از کار انداخته باشد بعد از آن آلت غیر مسلم فرا رسد حلال است و اگر
عکس آن باشد حرام است و اگر این معنی مشتبه باشد نیز حرام است و اگر مسلمانی از اهل کلب معلم باشد
سگ را برانگیزد و دیگری خود بخود رفته و هر دو با هم صید بکشند حرام است و در صیدی که سگ شکار کند
اسلام صیاد معتبر است نه اسلام تعلیم کننده پس اگر از مجوسی یا کافری تعلیم گرفته باشد و مسلم ارسال کند

وصید کشته شود حلال است و اگر عکس باشد حرام است و اگر مسلم کلب را ارسال نماید بر صیدی جامعی و تسمیه بر زبان
آورد پس کلب صیدی دیگر را بگیرد و در قبضه او کشته شود حلال است و چنین است حکم در آلتی دیگر
اما اگر ارسال کلب یا آلتی دیگر کند و تسمیه نماید و صیدی در نظر نداشته باشد پس اتفاق چنان افتد
که بصیدی رسد و کشته شود حرام است چه قصد نداشته و اگر تیر افکند و بر زمین آید و از آنجا جسته
بصیدی که قصد کرده بود آید و کشته شود حلال است هرگاه اعانت باد تیر را بصید رساند و اگر بهمین حلال است ۲
بگیرد کلب یا زند به تیر جوجه طایری که هنوز پرواز نکرده باشد و کشته شود حرام است و اگر
یکبار کلب یا آلتی دیگر طایر و جوجه اش هر دو را بزند و هر دو کشته شوند طایر حلال است نه جوجه پرواز نکرده
و اگر زند صیدی را و بیفکند از کوه یا مکانی بلند یا در آب افتد و بمیرد حرام است چه محتمل است که از سقوط مرده
باشد مگر بیشتر از سقوط حیوة مستقره او را نمانده باشد و اگر آلت صید جانوری جدا سازد و آن قطعه
که جدا ساخته است میته است و باقی حلال و محتاج بتذکیه است اگر حیات مستقره داشته و اگر صید
به دو نصف سازد و هیچیک را حرکت نباشد هر دو قطعه حلال است و اگر حیوة مستقره نداشته باشد اگر دو قطعه
باشد واجب است تذکیه هرگاه سر در آن نصف باشد و اگر یکی از آن حرکت نداشته باشد و دیگری را باشد آنکه حرکت دارد حلال است
و بدانکه جایز است صیاد را ارسال کلب یا سلاح نماید و صید مجروح شود و از او ادراک حیوة مستقره واجب است
تذکیه تا حلال شود و اگر حیوة مستقره نداشته باشد در حکم مذبوح است اما اولی آنکه در ارسال از تسمیه
غیر آن مذکور شده و اصحاب در معرفت حیوة مستقره گفته اند که علامت آن دو چیز است که حرکت

[illegible]

دلیل

دلیل و ممکنه یا هر است در اثبات آن اول آنکه چون ذبح کند بعد اعتدال خون را به در دو دم آنکه
چون ذبح کند اضطراب باعتدال نماید و در احادیث و اقوال علما مذکور چیزیکه ادراک آن با ذکوة وقت
تحریک یا است یا حرکت دلفا دم یا تحریک ابیش یا چشمها یا آنکه هرگاه صید رسد در حالت حیوة مستقره باید وقت
کنجایش ذبح داشته باشد و نکند تا بمیرد حرام است و اگر زمان کنجایش ذبح نداشته باشد حلال است و بدانکه
هر صیدی را که صیاد با آلت صید گرفت یا خسته و از امتناع باز داشته باشد ملک اوست اگرچه قبض
نکرده باشد پس اگر قبض کند مالک نمیشود و واجب است که بصیاد باز دهد و بدانکه صید کردن دیگری ۲
با آلت غصبی حرام است اما صید حرام نمیشود و صیاد مالک آن صید میشود نه صاحب آلت و بر دست اجره
المثل که بمالک بدهد خواه آن آلت کلب باشد خواه سلاح **فصل دوم** در ذبایح و در آن
دو مقصد است مقصد اول در ارکان و آن سه چیز است **اول** ذابح **دوم** آلت ذبح **سیم**
کیفیت ذبح اما ذابح واجب است که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان پس اگر کافر و غیر آن ذبح
کند میته خواهد بود و روایتی دلالت بر جواز کتابی دارد و روایات دیگر که اشهر معمول به اصحاب
دال است بر منع نیز در روایتی اکل ذبیحه ذمی هرگاه شنیده شود که بسم الله گفته و اکثر اصحاب
و اکثر اصحاب در آن توقف نموده شاذ شمرده اند و حلال است ذبیحه زن مسلمه و خصی و جنب

و حایض و طفل مسلمان نیز طفلی که بگوید تواند ذبح کند و صحیح نیست از کسیکه عداوت اهلبیت سلام الله علیهم اطهار
ثابت نماید هرچند بشهادتین و تظاهر اسلام باشد و اما آلت ذبح باید که آهن باشد و اگر حدید یافت نشود و بیم تلف حیوان
جایز است بهر چیزیکه قطع اعضای ذبح بآن جز و حد می تواند کرد اگرچه نی و چوب و سنگ تیز و شیشه باشد و
بعضی از فقها در حال ضرورت بناخن و دندان جایز داشته و در محلی ممنوع است چه در کلام رسول صلی الله علیه و آله
و سلم نهی از آن موجود است هرچند ناخن و دندان جدا شده باشند و اما کیفیت ذبح واجب است علی الاقوی
والاشهر قطع چهار عضو یکی رگی که مجرای طعام است دوم حلقوم که مجرای نفس است و دو رگی که متصل و محیط
بحلقوم است و اکتفا بقطع بعضی را بقدرت و امکان قطع جمیع جایز ندانسته اند و در صحاح اخبار
این روایة و عبارت است اِذا انقطع [illegible] الحلقوم وخرج الدّم فلا
بأس و اکثر اصحاب محمول داشته اند برانکه قطع حلقوم چون مستلزم قطع باقیست لهذا
اقتصار بر آن شده و این استلزام خفائی دارد و حمل روایة بعید نیست و در شتر بنحر و از حیوانات
و آن فرو بردن حربه است در فرورفتگی سینه آن و در کیفیت ذبح چهار چیز معتبر است اول
استقبال قبله است بذبح و منحر است نه وجوب استقبال ذابح و این شرط لازم است با امکان
پس اگر ترک نماید الحیوان میته خواهد بود و اگر ناسی باشند یا جهة قبله معلوم نتوانند کرد صحیح است
دوم تسمیه است باید در وقت ذبح و نحر ذکر نام الله تعالی کند و اگر عمداً ترک کند
حلال نیست

حلال نیست و اگر فراموش کند حرام نخواهد بود سیم اختصاص شتر است بنحر و باقی بذبح
پس اگر شتر را ذبح کند یا مذبوح را نحر حلال نخواهد بود و در جدا کردن سر حیوان در ذبح
عامدا اختلاف است قولی حرام بودن ذبیحه است و قول دیگر تحریم فعل و حلیت ذبیحه و قول
ثالث کراهت فعل و اقوی و احوط اینها تحریم است و مکروه است پوست کندن ذبیحه یا قطع عضوی از آن کردن پیش از
سرد شدن چهارم حرکت کردن ذبیحه است بعد از ذبح جمعی اکتفا باین کرده اند و بعضی اصحاب شرط دانسته اند
بیرون آمدن خون نیز بعد از ذبح و بعضی شرط کرده اند که بعد از این صحیح است و ظواهر بسیاری از نصوص
تعضید قول اول میکنند و مستحب است در غنم بستن دو دست و یک پای و باز گذاشتن پای دیگر را
و در گاو بستن چهار دست و پای و واگذاشتن دم و در شتر محکم کردن هر دو دست بستن آنها
بزیر بغل و باز گذاشتن هر دو پای و در طیر مستحب است گذاشتن و رها کردن بعد از ذبح و
وقت اضحیه مابین طلوع آفتاب است تا غروب و مکروه است ذبح حیوان در شب الا
بضرورة و نیز مکروه است ذبح حیوان و دیگری ببیند باشد و در

ذبح تغلبی کافی است و بعضی حرام دانسته‌اند و اظهر کراهت است و آن فرو بردن کارد است
در زیر حلقوم و از گوشه بریدن تا پوست گردن و نهی از آن در اخبار صحیح است مقصد
دوّم در لواحق بدانکه آنچه در اسواق مسلمین از ذبایح و لحوم فروشند خریدن آن
جایز است و تفحص از حقیقت حال آن لازم نیست و هر حیوانیکه ذبح متعذر شده باشد به آنکه
عاصی شده تمکین نکند یا در جایی رفته باشد که ذابح با و نتواند رسید و خوف تلف باشد
جایز است آن از ابلاغ جراحت کشتن هر چند جرح در موضع تذکیه نباشد و اگر کسی
حیوانی از قفا جراحت رسیده باشد و اعضای ذبح باقی باشند ذبح نمی‌توان کرد ذبح
حلال می‌شود بشرطیکه حیات مستقره داشته باشد و معنی حیوة مستقره در اینجا
امکان زنده ماندن او است روزی یا شبی یا ایامی و حیات غیر مستقره آنکه نماند
حکم بموت او کنند و در اینجا که ذبح حلال می‌شود هر حرکتی از حرکات بدنی او است
و چنین است در حیوانیکه او را سگ زخم کرده باشد و بدانکه ذکوة ماهی را بیرون
آوردن است زنده از آب اگر چه خود از آب بیرون افکند پیش از مردن او

بگیرد حلال است

بگیرند حلال است و اگر ماهی را کافری یا مشرکی ~~افکند و پیش~~ بگیرد و بیرون آرد از آب
در قبضه او بمیرد حلال است بشرطیکه معلوم باشد زنده از آب برآورده و اگر ماهی را
بگیرد و باز در آب رها کند و بمیرد حرام است و همچنین حرام است اگر در دام یا آلت صید
بند شده در آب مرده باشد و خلاف است در اینکه ماهی زنده حلال است یا حرام
و اقوی و اظهر حلیت است چه تذکیه آن بحسب ابتدا و آن زنده برآوردن از آب در قبض نمودن
مگر آنکه کسی سر در آب کند ماهی را فرو برد چه در وقت آن آسان نیست بدانکه ذکوة
ملخ صید آنست و در صیاد آن اسلام شرط نیست و اگر قبل از آنکه گرفته باشد حرام است
و بچه آن نیز قبل از استقلال در پرواز حرام است و بدانکه ذکوة جنین ذکوة مادر است
هرگاه خلقت او تمام شده و روح در او تعلق نگرفته باشد و اگر روح تعلق گرفته باشد
تذکیه آن و اگر تمام الخلقه نشده باشد حرام است و بر ذابح لازم است متابعت ذبح
با استیفای اعضای اربعه نماید پس اگر قدری قطع کند و اگر حیوان بکند او و باره استیناف
کند بقیه را قطع کند حرام نمی‌شود موافق قول جمعی از اصحاب و قولی بحلیه او حرام است.

چه از راه حق روح بذبح تشنه الا بغیر دانسته است و بدانکه موضع ذبح و ذکات هر حیوانی است

که ماکول اللحم باشد و بعد از ذبح طاهر است حیوان نجس العین را مثل کلب و خنزیر تذکیه نمی باشد

و اجزاء خارج است از این حکم قسم چهار قسم است اول مسوخ مثل فیل و خرس و بوزینه

و امثال اینها و دوم حشرات مثل موش و سوسمار و در این قسم هم علی الاقوی تذکیه

[illegible]

مرغ بابال و پر را که از زمین بگیرند مالک می شود مگر اینکه معلوم شود که مال دیگری است و اگر

طیور را از برج ها یا از مکانی که رها کرده اند بگیرند حکم از مکان دیگر است صاحب مکان مالک آن است

[illegible]

معرفت بسیار است و در کتب فقه تا مادام که قربانی را شناسند بسمله و دیگر اسلام ... از جمله حلق و نسل و عروق

و فرمود بهر منزله که فرمود مانند چیزی که خوانده باشند ... که هیچ صیدی را از این نتواند جستن ... ایشان

اندر صید چو رستند گرفته اند و آن را صید از ادبار کرده اند چون نام آن دو در مشهور شدند

[illegible]

... از جهت زنند حق را زنند و ... و ما ... که بگشاید و گوشت ... اما ...

[illegible]

هرچه در آب میباشد بغیر ماهی فلس دار هرچند حیوانی باشد که در خشکی آن نوع حلال باشد و اگر ماهی حلال [illegible] شود

خوردن نیز حرام است [illegible]

[illegible]

خواهد بود [illegible] از مدت استبرا [illegible]

و اگر جلال [illegible] مدت استبرا آن مقدار خواهد بود که [illegible]

[illegible]

بسیار خورده باشد حرام خواهد بود و گوشت [illegible] و اگر اندک خورده باشد مکروه است

[illegible]

و منفعت او استسقا را و ... و دیگر ... عروض ... است حیوان ...

کوشت الحیوان و گوشت ... خواند بود ... حیوان ... است ...

[illegible]

بنجم فرث که در کنس است ... و ... بچه دران است ...

و مثبت جمع است فان کل خبیث حرام و ... دماغ که در ...

[illegible]

[illegible]

تجربه کرده‌اند تا گفته‌اند از خواص ... است ... و استسقا و مرض فالج و استرخا را نافع بود و اگر ...

... به ... و ... موضع سوخته ... الاثر است و اگر ... و ... کنند و گویند ...

[illegible]

زهره او با شراب یکسی دهد به بیهوشی نکشد تا رکه بعلقش ریزند به نقطه بیهوشی ماند و گوشت خرگوش [illegible]

حرام است و جمهور امامیه حلال و بعضی خرگوش [illegible] باشد [illegible] بگیرد و آهو در بیابان

[illegible]

در کلام [illegible] به از حق باشد و به همه مذهب حلال است و بعد و همه اقسام مرغ آبی حلال و مسک باشد و هر چه از آن

بزرگ تر در این معنی قوی تر است و گوشت [illegible] به همه حال [illegible] باشد و او از مرغ آبی [illegible] باشد از

[illegible]

[illegible]

و تو چه دیگر آنکه او بیشین است و بوی جامو... گویند هر چند شود و در آب افتد همی سر خود بیرون کند او
و باشد که در مدت دراز سر نیز در آب برد و اطلاق باره ... را ورد و در آتش گرمی و قدری از آن بیرون شده اند

[illegible]

بشارت وضع ... باشد و اگر شاخ از او بر آید یا کسی او را بینی و به حاجت اسهال و ...
شود و به و اگر شاخ از او ... در خانه ... گذرد و اگر قضیب ...
و هر آنکه باید ... گویند گوشت او باتفاق حلال است و ...

[illegible]

ولط

و اسود ابری الوان مختلفه نماید علم بایکدیگر دارد و در همه مذهب حلال و در خواب بلون احوال او وضع باشد
بوم نوع ... چند گویند و اقسام است ... چون ...

[illegible]

بهم رسد و تغییر ... باشند چون جوان ...
و مخرج ... و اگر چشم او را صاحب ... دندان جانب راست ...

[illegible]

و ... باشد حکیم ارسطوطالیس در کتاب جامع ... که او ماه و ... اگر کس از پیه ... بیاید و ... بگیرد و ...
از آن بر در خانه ... کند تا گرگ ... آن نیاید و اگر گرگ قصد وی کند ... او نگیرد و او بوی کند

در زمین کرد و در روی پوست ... تر سند ارگ قرار نماید چنین گفته اند ... که تا ... را نا تواند در میان غلطد و خزانه کند

و بعضی گفته اند که از این جهت ... مشهور است که موی ریزد و آن را ثعلب خوانند و پوستین آن ... قسم است ... و زرد ... سیاه

و اهل عجم از همه گرم تر باشد و بالطبع میانه ماده و باد الفت است و در خانه او البته مار نباشد و زهره او ... اگر ...

[illegible]

باتفاق حلال است بر عقیده ... ایمه رسانند و در خواب ... باشد **حبادی** طائری ... و در پرواز ...

و قوی گردن ... آن و از ... خاکستری رنگ است و گفته اند ... و حیله آن در ...

زیاده است و ... و ... مکروه و ... دیگر حلال است و در خواب ... باید ...

[illegible]

... گفته اند حرام است گوشت خرگوش بجمیع مذاهب و در خواب مرد فاسق و ...

و گوشت آن خوردن معصیت است ... بزرگ باشد و در آواز ... گویند **خفاش** ... شب پره ...

مخرج فضله او دهان او است و حیض بیند و حرام است باتفاق و در خواب ... خبیث باشد **خطاف** ...

[illegible]

گفته اند ... زیاده بر دوازده جمع شوند از این سبب ... گویند ... دوازده ماه

نباشد و گرگ در ... شریعت و در ... گوسفند ... کند و ... صحابه ... گفته اند که سگ ... باشد

[illegible]

... دیگر ... و گوشت آن ... حرام است ... که مکروه ... و در خواب ...

و ... دیگر کذاب باشد **ذباب** ... است و بعضی گفته اند در وجه تسمیه ... ذب آب

یعنی خدا که برا [illegible] بازآید بر این اختصار که [illegible] ذباب گفته اند و اگر [illegible] در [illegible] رنجور [illegible] و لکن [illegible] شود و اگر
[illegible] بول [illegible] و [illegible] باشد [illegible] بول [illegible] باید

[illegible]

[illegible] حروف [illegible] از شتر [illegible] و [illegible] از شتر [illegible] و کهن و دراز [illegible]
[illegible] شتر [illegible] و [illegible] از شتر است و [illegible] داند [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] حلال [illegible] و در خواب [illegible]
باشد [illegible] اقسام است و [illegible] حرام [illegible] که [illegible] و در خواب مردم [illegible] باشد و

سرطان نوعی [illegible] خوانند [illegible] آن [illegible] و [illegible] داند و [illegible]
و [illegible] آن مشغول [illegible] است خاصه اگر با شیر [illegible] و مار و گزدم [illegible] است و اگر

[illegible]

و در [illegible] و [illegible] خانه [illegible] آن [illegible] آن [illegible] و [illegible]
و [illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible] است
و [illegible] جمیع اقسام [illegible] حلال است و در خواب [illegible] باشند و اگر ببیند که [illegible] شود و [illegible]

[illegible]

فرنفل به عجیب الخلقه است او در بیابانهای بحر [illegible] بیشتر باشد [illegible] چنان است که در بیابانها [illegible]
بوزینه [illegible] در رفتار [illegible] بزرگ [illegible] بیشتر میکند [illegible]
چنان [illegible] است که [illegible] آب [illegible] کنند و در آب [illegible]

[illegible]

[illegible] صبع [illegible] گویند [illegible] و در خواب حاکم ظاهر باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] است و در جهان [illegible] است و نشان [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

المحلو [illegible] است که عنق [illegible] چرا که چون [illegible]
[illegible]

[illegible]

او نسل انسان را افتاد و [illegible] بن احمد البصری روایت [illegible] منقولست که از [illegible] سبب عنقا گویند که در بعضی [illegible]
سفید است منقار طویل است که [illegible] از اعتقاد مغرب گویند و در وجه تسمیه بعضی گفته اند بضم میم و سکون [illegible] و کسر [illegible]

[illegible]

[illegible] احتیاط باشد و اگر بیند که او را [illegible] عنقا [illegible]
[illegible] و در خواب [illegible] از [illegible]

و اورده اگر برانند باز آید اگر گرسنه دارند سیر نماید و نان خشک بدانند وار بسیار باشد مقعد و این اصل است بجمیع ابدان
مالکه که گوشت آن نخورده میداند و در خواب دشمن ضعیف است و او از بهر سخن غلامان و اگر بیند که سگ ...

و در جنت چون لکلک فراز منارها و اشجار عالیه آشیان کند آید و بار ... آشیان ... سانند و در زمستان ببرد و سیر ...
و در زمستان بگرم آید و از هوای وبائی بگریزد و تا از عفونت ... ها باشد ... است مذهب ...

... و بد مذهب بانگ مکروه است و ... و در خواب پادشاه و مرد ... است اگر از ... ببیند ...
محل ... از وضع بیوت و اجتماع و اطاعت امیر ... معروف است گویند حکیم ... ارسطاطالیس ...

گم میکنند که ... از دهان یک ... یا منفعد دیگر و معلوم میشد با آنکه از شیشه جای دادها اند که از بیرون شیشه ...
... شیشه ... بطین ساخته اند ... شروع ... کرده اند و این است در جمیع مذاهب ...

و تعبیر در نظاره گذشت بابال ماهی بسیار بزرگ است در بحر زنج که طول آن ... است ... زیاده باشد و گویند ...
فرو برد و دهان ... مردم ... عنبر از جوف آن ... و تعبیر در حوت گذشت ...

... قصه ... از ربیع ... و در فصل باران ... و حالدت ...
دو ... و ... برق و برف صاعقه و ... آن که به تاثیرات مختلفه اشعه در میان زمین و آسمان حادث ...

چون نیت خیال [illegible] مشترک و بمنزله خزانه اوست و هم را [illegible] متخیله [illegible] قوه [illegible] در مقدم بطن اوسط از دماغ
که ترکیب کند صور محسوسه و معانیه جزئیه بعضی با بعضی و تفصیل نماید بعضی را از بعضی و این قوه را [illegible] عاقله استعمال کند

خاتمه

[illegible]

[illegible] الصواب واله المرجع والماب

[illegible]

سبب اختلاف الناس والمذهب والادیان من کلام خواجه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

طریق استخاره ذات الرقاع

عن الصادق علیه السلام و هو ان یکتب ثلث رقاع بعد البسمله خیرة من الله العزیز
افعل و فی ثلث بعد ذلک لا تفعل ثم ضعها تحت مصلاک ثم صل رکعتین فا
ذا سجد وقت مایه مره استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة ثم اجلس وقل اللهم خر لی
فی جمیع اموری کلها فی یسر منک و عافیة ثم شوش الرقاع و اخرج واحدة واحدة فان اول
متوالیه افعل فافعل ما اردت علیه و ان خرج ثلثه متوالیه لا تفعل فلا تفعل و ان خرجتا
فخرج الی خمسه و اعمل علی الاکثرها

[illegible]

[illegible]

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب جواب مسائل

مؤلف سید محمد تقی صاحب

موضوع اخبار زبان اردو

سال چاپ .... محل چاپ ....

کاتب ....

طول ۲۱ عرض ۱۳ شماره صفحه ها ۹

شماره عمومی .... کتابخانه / بخش ....

وقفی / خریداری مقام معظم رهبری تاریخ بهمن ۸۳

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات ....

بعون عنایات ربانی و تائیدات سبحانی این نسخه لاثانی یه سوال و جواب

شائقین پر واضح ہو کہ یہہ چند سوال بابت شبیہ قبر و ضریح امام حسینؑ
فرزند جناب رسول الثقلین صلی اللہ علیہ و آلہ وغیرہ خدمت فیضدرجت
عالیقدر والا مرتبت مسند نشین شریعت افضل المتکلمین کہف
المجتہدین مجتہد العصر مولانا مقتدانا جناب ممتاز العلما سید محمد تقی صاحب
دام فضالہ میں آئی اور جناب فیضماب نی مزین بدستخط فرمائی اور جناب
نواب نامدار والا اقتدار محمد حسین خان صاحب رضوی زائر
ائمہ کونین علیہم السلام نی چھپوایا کہ مردم عام ان مسائل سی آگاہ
ہون اور دیکھین ۵

مؤمنین آگاہ ہون کہ ایک رسالہ مختصرہ مناظرہ میں
طبع ہوا جو مشتاق ہو بندہ احقر حاج حسنعلی سی لیجاے

در مطبع حاج حسنعلی باہتمام میرزا حسن طبع یافت

بعون عنایات ربانی و تائیدات سبحانی این نسخہ لاثانی یہ سوال و جواب

شایقین پر واضح ہو کہ یہہ چند سوال بیان شبیہ قبر و ضریح امام حسینؑ
فرزند جناب رسول الثقلین صلی اللہ علیہ و آلہ وغیرہ خدمت فیضدرجت
عالیقدر والا مرتبت مسند نشین شریعت افضل المتکلمین کہف
المجتہدین مجتہد العصر مولانا مقتدانا جناب ممتاز العلما سید محمد تقی صاحب
دام فضلہ مین آئی اور جناب فیضمآب نی مزین بدستخط فرمائی اور جناب
نواب نامدار والا اقتدار محمد حسین خان صاحب رضوی زائر
ائمہ کونین علیہم السلام نی چہپوایا کہ مردم عام ان مسائل سی آگاہ
ہون اور دیکہین ۞

مؤمنین آگاہ ہون کہ ایک رسالہ مختصر مناظرہ مین
طبع ہوا جو مشتاق ہو بندہ احقر حاجی حسنعلی سی لیجاے

حسب فرمایش حاجی حسنعلی باہتمام میر ضامن حسن طبع یافت

جواب مسائل باسمه سبحانه رقم نور و تحریر

دستخطی جناب قبله و کعبه ممتاز العلما مجتهد العصر و الزمان جناب سید محمد تقی صاحب مدظله العالی

جواب اسوله مرسله اینست که شبیه ضرایح مقدسه ساختن برای اعانت بر بکا و ابکا مستحب و موجب ثواب و رضای رب الارباب ست چه اهتمام در حزن و بکا بر مصیبت پاره جگر حضرت رسولخدا جناب سید الشهدا علیه التحیه و الثنا از اهم طاعات و اتم عبادات است بسا تعجب از کسیکه مدعی اسلام باشد و کوشش در برهم زدن این امور نماید سبحان الله در رفع و برهمی رسوم کفار توجه و اهتمام ندارند و در عزاداری فرزند رسول چنین تعرضات میکنند حالانکه جواز ساختن شبیه قبر از روایات فریقین ثابت است چنانچه بطریق امامیه در کتاب اقبال و دیگر کتب در اعمال هفدهم ماه ربیع الاول وارد شده که وقتی که زیارت آنحضرت بجا آوری شبیه قبر شریف را پیش روی خود بگذار و نام شریف آنحضرت بر و بنویس و بطریق اهلسنت در کتاب مطالب المومنین و فتاوای عالمگیری و خزانة الروایة و غیر آن مذکور است لَا بَاْسَ بِتَقْبِیْلِ قَبْرِ الْوَالِدَیْنِ لِاَنَّ رَجُلًا جَاۤءَ اِلَی النَّبِیِّ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّیْ حَلَفْتُ اَنْ اُقَبِّلَ عَتَبَةَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ جَبْهَةَ الْحُوْرِ الْعِیْنِ فَاَمَرَ اَنْ یُقَبِّلَ رِجْلَ الْاُمِّ وَ جَبْهَةَ الْاَبِ قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنْ لَمْ یَکُنْ اَبَوَایَ حَیَّیْنِ فَقَالَ قَبِّلْ قَبْرَهُمَا قَالَ فَاِنْ لَمْ اَعْرِفْ قَبْرَهُمَا قَالَ خُطَّ خَطَّیْنِ وَ انْوِ اَنَّ اَحَدَهُمَا قَبْرُ الْاُمِّ وَ الْاٰخَرَ قَبْرُ الْاَبِ

فقبّل

فَقَبِّلْهُمَا حاصل مضمونش اینکه بآکی نیت در بوسیدن قبر پدر و مادر نیست زیرا که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا نبی الله من سوگند یاد کرده ام که ببوسم آستان دروازه بهشت و پیشانی حور العین را پس حضرت فرمود که ببوس پای مادرت را و پیشانی پدرت را سائل عرض کرد اگر پدر و مادرم نمانده باشند حضرت فرمود که ببوس قبر هر دو را سائل عرض کرد اگر نشناسم قبر ایشان را حضرت فرمود دو خط بکش یکی به نیت قبر پدر و یکی به نیت قبر مادر و ببوس هر دو را و همین خود است ضایع و باطل مکن پس ازین روایت مفهوم شد که حضرت رسول حکم بکشیدن خط و امر بقرار دادن آن قائم مقام و شبیه قبر فرمود و در کتاب دلائل الخیرات نقل روضه جناب رسولخدا مع نقل قبر آنحضرت و نقل قبر شیخین منقوش است و بر آن اینعبارت نوشته هٰذِهٖ صِفَةُ الرَّوْضَةِ الْمُبَارَکَةِ الَّتِیْ دُفِنَ فِیْهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ صَاحِبَاهُ اَبُوْ بَکْرٍ وَ عُمَرُ از اینجا هم واضح گردید که اگر شبیه قبر ساختن نزد اهلسنت جائز نمیبود چرا تصویر آن در کتاب می نوشتند و در خلاصة الوفا تصنیف سمهودی که یکی از اعاظم علمای ایشانست تصویر روضه مبارکه و قبر آنحضرت و قبر شیخین مسطور و مرقوم است و علمای اهلسنت تصویر نعل مبارک حضرت رسول در کتب آورده اند چنانچه صاحب روضة الاحباب در خصوص تصویر نعل که از کاغذ و خطوط منقوش نزد او بوده فضائل و برکات و مناقب ذکر نموده و در کتاب تصحیح المصابیح تالیف ابی الخیر اشعار در مدح و ثنای تمثال نعل شریف و وصیت تعظیم و تقبیل آن آورده است بالجمله اهلسنت هم بسیار تعظیم شبیه نعل مبارک میکنند آیا شبیه ضریح مقدس که مدفن نور عین رسول الثقلین و مورد حسین منی و انا من الحسین باشد یا شبیه علم برکات شیم مجاهدان راه خدا و حاملان لوای بدگمر

از شبیه نعل حرمی است که در پای حضرت رسول خدا بوده و بالاتر ازین نیست که در مکه در ایام حج
بیت الله الحرام و در مدینه حضرت خیر الانام علیه آلاف الصلوة والسلام محمل عائشه را بچه ساز
و سامان نقاره و شور و شغب می آرند و جامهای طلائی آنرا بر سر و چشم تبرکا می مالند با آنکه ثمره
ندارد و باز طعن میکنند بر شبیه ضریح و علم که ثمره اش اعانت بر بکا است و بکا بر آن حضرت
اعظم عبادات است چنانکه روایات فریقین بران دلالت دارد آری اگر در عزاداری آنحضرت
غنا و سرود بعمل آید یا کسی استعمال مزامیر کند مثل آنکه بعضی عوام بمقتضای خَلَطُوا عَمَلًا
صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا بعمل می آرند معصیت است و ممانعت از آن باید نه اینکه به شائبه معصیت
از عمل صالح و عبادت عظیمه دست بر دارند یا عیاذا بالله اهانت این شبیه مقدس کنند که
موجب خسران مبین و منجر باهانت شعائر دین میشود اما حدیث مَن جَدَّدَ قبرًا او مَثَّلَ
مِثالًا فقد خرج عن الاسلام پس باید دانست که تمثیل مثال که در شرع ممنوع است
مثال ذی روح است نه تصویر غیر ذی روح مثل اشجار و غیره که اجازت ساختن آن در احادیث
فریقین وارد شده است پس معنی حدیث این باشد که اگر مثال ذی روح بسازد و این عمل را حلال
داند خارج از دین اسلام میشود اما جواز تقیه پس از آیات قرانی و احادیث فریقین ثابت است و طعن بر امری که
از کتاب و سنت ثابت باشد بیجا و ناروا است خداوند عالم میفرماید لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن
تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً یعنی نگیرند مومنان کافرانرا اولیا و دوست غیر از مومنان و کسیکه
چنین کند پس نیست از ولایت خدا در چیزی مگر اینکه بترسید از ایشان ترسیدنی زمخشری
در تفسیر این آیه کریمه گفته رُخِّصَ لَهُم فِي مُوَالَاتِهِم اِذَا خَافُوهُم وَالمُرَادُ بِتِلكَ

الموا

الْمُوَالَاةِ مُخَالَطَةٌ وَمُعَاشَرَةٌ وَالْقَلْبُ مُطْمَئِنٌّ بِالْعَدَاوَةِ وَ
الْبَغْضَاءِ وَانْتِظَارِ زَوَالِ الْمَانِعِ مِنْ قَشْرِ الْعَصَا كَقَوْلِ عِيسَى عَلَيْهِ
السَّلَامُ كُنْ وَسَطًا وَامْشِ جَانِبًا حاصل کلام اینکه رخصت است مومنین را که
موالات کافرین وقتیکه ترسان باشند از ایشان و مراد ازین موالات مخالفت است در
باطن و معاشرة در ظاهر در حالیکه دل مطمئن باشد بعداوت و بغض و ابن حجر در فتح الباری
شرح صحیح بخاری گفته اَخَذَهُ مِن كَلَامِ اَبِي عُبَيدَةَ قَالَ تُقَاةً وَتَقِيَّةً وَاحِدَةٌ
وَمَعنَى الاٰيَةِ لَا يَتَّخِذُ المُؤمِنُ الكَافِرَ وَلِيًّا فِي البَاطِنِ وَلَا فِي الظَّاهِرِ اِلَّا
لِلتَّقِيَّةِ فِي الظَّاهِرِ فَيَجُوزُ اَن يُوَالِيَهُ اِذَا خَافَهُ وَيُعَادِيَهُ بَاطِنًا
خلاصه ترجمه اینکه بخاری تقاة بمعنی تقیه از کلام ابو عبیده گرفته است و معنی آیه اینست که نگیرد
مومن کافر را دوست در باطن و نه در ظاهر مگر برای تقیه در ظاهر پس جائز است اینکه
دوست دارد او را وقتیکه بترسد از و و دشمن دارد او را در باطن دیگر خداوند عالم میفرماید
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ یعنی میفگنید خود ها را در هلاکت اینست بعضی
از آیات و اما احادیث اهلسنت پس بسیار است منجمله آن حدیثی است که در صحیح مسلم مذکور
است از ابو هریره که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دروغ نگفت ابراهیم مگر سه
دروغ دو دروغ در ذات خدا یکی قول ابراهیم اِنِّي سَقِيمٌ یعنی من بیمارم و دیگری قول
او بَل فَعَلَهُ كَبِيرُهُم یعنی بتها را بزرگترین ایشان شکست و یک دروغ در
شان ساره و آن اینکه ابراهیم آمد بر زمین جباری با ساره و او جمیل ترین مردم بود گفت
ابراهیم اگر این جبار خواهد دانست که تو زوجه منی هر آینه ترا از من خواهد گرفت پس اگر از

تو سوال کند خبر دہی او را کہ تو خواہر من ہستی در اسلام و شارح شفا در وجہ گفتن ابراہیم
زوجہ خود را خواہر خود چنین گفتہ تَقِیَّۃً خَشْیَۃً اَنْ یَقْتُلَہُ لَوْ قَالَ اِنَّہَا زَوْجَۃٌ
یعنی از روی تقیہ و خوف بود چہ اگر میگفت کہ زوجہ منست خوف قتل داشت و نودی در شرح
این حدیث در بیان وجہ دوم از تاویل این حدیث در صحیح مسلم گفتہ وَقَدِ اتَّفَقَ الْفُقَہَاءُ عَلٰی
اَنَّہُ لَوْ جَاءَ ظَالِمٌ یَطْلُبُ اِنْسَانًا مُخْتَفِیًا لِیَقْتُلَہُ اَوْ لِیَطْلُبَہُ وَدِیْعَۃً لِاِنْسَانٍ
لِیَاْخُذَہَا غَصْبًا وَسَاَلَ عَنْ ذٰلِکَ وَجَبَ عَلٰی مَنْ عَلِمَ ذٰلِکَ اِخْفَائُہُ
وَاِنْکَارُ الْعِلْمِ بِہٖ وَہٰذَا الْکِذْبُ جَائِزٌ بَلْ وَاجِبٌ لِکَوْنِہٖ فِیْ رَفْعِ الظُّلْمِ عَنْہُ
فَنَبَّہَ النَّبِیُّ علی اَنَّ ہٰذِہِ الْکَذِبَاتِ لَیْسَتْ دَاخِلَۃً فِیْ مُطْلَقِ الْکِذْبِ یعنی
اتفاق کردہ اند فقہاء بر اینکہ اگر بیاید کسی ظالم برای طلب انسان پوشیدہ تا اینکہ قتل کند
او را یا برای طلب امانت شخصی تا بگیرد از روی غصب پس بعد از ان واجبست بر دانندہ آن
انکار علم باو و این کذب جائزست بلکہ واجب برای بودن آن در دفع ظلم پس آگاہی داد جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ بر اینکہ این کذب در کذب مذموم داخل نیست انتہی و در تفسیر کبیر مذکور
ست اَلتَّقِیَّۃُ جَائِزَۃٌ لِصَوْنِ النَّفْسِ وَہَلْ یَجُوْزُ لِصَوْنِ الْمَالِ یَحْتَمِلُ اَنْ یَکُوْنَ
الْحُکْمُ فِیْہَا بِالْجَوَازِ لِقَوْلِہٖ حُرْمَۃُ مَالِ الْمُسْلِمِ کَحُرْمَۃِ دَمِہٖ یعنی جائزست تقیہ
برای حفاظت نفس آیا جائزست برای حفاظت مال محتمل است کہ جائز باشد بسبب حدیث نبوی کہ
حرمت مال مسلم مثل حرمت خون مسلمست و نیز از کتب فریقین ثابتست کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ
در اوائل اسلام کار بتقیہ میکردند چنانچہ از قصہ صلح حدیبیہ کہ در صحیح بخاری مذکورست ہویدا و
پیداست پس شیعیان اگر در مقام خوف تقیہ کنند پیروان حضرت رسول خواہند بود و دیگر آنچہ درست

بسیار

بسیار و دلائل بیشمار بر اینمطلب دلالت دارد ہر کہ خواستہ باشد بکتب امامیہ رجوع کند و مرحوم
خلد آشیان جناب مفتی محمد قلی صاحب کہ از تلامذہ جد مرحوم علی اللہ مقامہما بودند نجاہ دلیل بر
جواز تقیہ از کتب مخالفین نوشتہ اند اما آنچہ بعضی اہلسنت بسبب عدم اطلاع بر کتب مذہب خود
طعن بر مسئلہ تحلیل کنیزان میکنند پس حیرا از اہلسنت نمیرسد کہ در جوازش زبان طعن و
تشنیع بکشاید چہ جواز آن از فتوای عطا ابن ابی رباح ثابتست و او از جملہ مفتیان و فقہای اہل سنت
ہست و از تابعین صحابہ و مشایخ امام اعظم ابوحنیفہ بودہ چنانچہ ابن خلکان عطا را باین عبارت
ذکر نمودہ وَہُوَ کَانَ مِنْ اَجِلَّاءِ الْفُقَہَاءِ وَتَابِعِیْ مَکَّۃَ قَالَ قَتَادَۃُ اَعْلَمُ النَّاسِ
اِلَّا عَطَا ابْنُ اَبِیْ رِبَاحٍ وَنَقَلَ اَصْحَابُنَا عَنْ مَذْہَبِہٖ اَنَّہُ یَرَی اِبَاحَۃَ وَطْیِ الْجَوَارِیْ
بِاِذْنِ اَرْبَابِہِنَّ وَحَکٰی اَبُو الْفَرَجِ الْعِجْلِیُّ فِیْ کِتَابِ شَرْحِ مُشْکِلَاتِ
الْوَسِیْطِ وَالْوَجِیْزِ فِی الْبَابِ الثَّالِثِ مِنْ کِتَابِ الرَّہْنِ وَحُکِیَ عَنْ عَطَا اَنَّہُ کَانَ
یَبْعَثُ جَوَارِیَہٗ اِلٰی ضِیْفَانِہٖ و یافعی نیز در تاریخ خود مثل این گفتہ و حاصل معنی و مقصود
این عبارت کہ ذکر شد اینست کہ عطا بن ابی رباح فتوی دادہ بود بجواز تحلیل کنیزان و میفرستاد
کنیزان خود را نزد مہمانان خود و در تہذیب التہذیب از سعد بن ابراہیم بن عبد الرحمان بن عوف
مذکورست کہ میگفت یَا اَہْلَ مَکَّۃَ تُحِلُّوْنَ السَّرَایَا یعنی عَارِیَۃَ الْفُرُوْجِ وَالْمُتْعَۃَ
پس این قول سعد دلالت صریحہ دارد بر اینکہ تمام اہل مکہ در زمان او عاریت فروج کنیزان و متعہ
ایشان را حلال میدانستند ۵

سوال

مشہورست کہ شخصی بنماز ظہر یا مغرب مشغول بود بعد الاتمام جانب یمین نظر کرد

زن او بر وحرام شد چون به بسیار دید در روزه او باطل گردید هر گاه پیش ملاحظه کرد نماز دیگر بر او حرام شد کیفیت این مفصلاً و مصرحاً تصریح و توضیح فرمایند **جواب**

جو کچھ کہ میری رای مین جواب اس سوال کا خاطر مین گذرتا ہی یہہ ہی کہ فرض کیا جای کہ شخص مذکور ایک عورت رکہتا تہا کہ بعد قیام بیّنہ کی اوسکی شوہر کی موت پر اور گذر جانی عدت کی اوسکی ساتہہ نکاح کیا جبکہ نماز ظہر یا مغرب سی فارغ ہوا اوسنی داہنی جانب دیکہا شوہر اوسکا نظر پڑا پس وہ عورت اوسپہ حرام ہوگئی اوسیطرف متوجہ تہا کہ آواز بائین طرف سی سنی کہ دو آدمی کہتی آتی ہین کہ چاند اونتیسوین ۲۹ تاریخ کو ہمنی دیکہا جب پہر کی بائین طرف نظر کی تو دیکہا کہ وہ دونون آدمی عادل ہین بمجرد اونکی دیکہنی کی روزہ اسکا تیسوین تاریخ کا باطل ہوا اور بعد مغرب کے نظر کرنی سی روزہ کی باطل ہونیکی کوئی صورت نہین مگر یہہ کہ بخلاف عرف متعارف کی مراد لی جای کہ نظر کرنی سی بعد مغرب کے نظر کرنا صبح اور شب کا مراد ہی اسوجہ سی کہ دن بعد شب کی ہی شرعاً اور جب سامنی نظر کی تو ایک درندہ مثل شیر وغیرہ نظر پڑا کہ اسکی طرف متوجہ ہی پس بہاگنا اوسی واجب ہوا اور ٹوٹنا اوس نماز یعنی عصر یا عشا کا بمقتضای ولا تلقوا بایدیکم الی التہلکہ اوسپر حرام ہوا سوای ان احتمالونکی اور بہی اسمین احتمالات ہین لیکن پریشانی خاطر اور ہجوم افکار زیادہ بسط دینی کی مانع ہین واللہ اعلم

ما افق لکم ذا اماطلکم

سوال .... ایک عورت مسماۃ ہندہ درمیان سات شخصونکی بی حجابانہ بیٹہی ہوئی تہی ایک شخص مسمی خالد نی اوسی کہا کہ یہہ بی حجاب ہوکر سات اشخاص نامحرم کی بیٹہنا شرعاً اور عرفاً نادرست اور ممنوع ہی اوس عورت نی کہا کہ مینی خلاف شرع نہین کیا بلکہ یہہ ساتون میرے محرم ہین اسسبب سی کہ یہہ سب ایک ماکی بطن سی ہین دو انمین سی میرے بہائی ہین اور

دو برادر زادی ہین اور ایک میرا شوہر ہی اور ایک داماد ہی اور ایک غلام میرا ہی پس اس صورت تحریر مین فرمائی کہ یہہ رشتہ داری کیونکر ہوئی و غلام شرعاً اوسکی نزدیک محرم مالکہ ہی یا نہین بینوا توجروا ھ

جواب دونون کا بہائی ہونا اسطرح ہوسکتا ہی کہ یہہ عورت اپنی ماکی بطن سی ہو اور اوسکی باپ نی اون دونون کی ماں سی نکاح کیا ہو تو بیٹی اوسکی اس عورت کی برادر علاتی ہونگی اور دو برادر زادہ اسطرح ہوسکتی ہین کہ بہن اس عورت کی برادر مادری نی اون دونونکی ماں سی نکاح کیا ہو اسکی اولاد اس عورت کی برادر زادہ ہونگی اور ایک شوہر اور ایک داماد اسطرحسی ہوسکتی ہین کہ ان سبکی ماں نی کسی شخص غیر سی سوائی اس عورت کی باپ کے نکاح کیا ہو اوسی جو اولاد پیدا ہوگی تو ایسی اولاد سی اس عورت کا اور اوسکی بیٹی کا نکاح جائز ہوگا اور غلام اسطرح ہوسکتا ہی کہ وہ عورت جسکی بطن سی یہہ سب ہین کوئی زوج اوسکا کسی وقت مین او وہ عورت مشرک ہون اور اوسی ایک پسر پیدا ہوا ہو اوس پسر کو اوس عورت نی مول لیا ہو تو وہ ولد غلام اوسکا ہوگا لیکن غلام محرم نہین ہوتا غلام ہونیکی جہت سے بنا بر فتوی کی ہان اگر رضاعت شرعیہ مالکہ اور مملوک مین متحقق ہو تو غلام بہی محرم ہوگا واللہ العالم ھ

تمت

رسالة ارض تسعين

صورة ما كتبه العلامة الفهامة قدوة المتفقهين
واسوة المتالهين مجدد الشريعة الغراء مويد السنة
البيضاء وارث علوم الانبياء والاوصياء مجتهد
الزمان سيد العلماء مولانا السيد حسين ايده الله
مقرظا على هذه الرسالة الرشيقة البهية بما هذه عبارته
الانيقة العربية والفارسية وانا اضعف
الناس السيد عباس عفى عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

لقد اجاد فیما حرره وافاد الولد الفاضل الزکی الالمعی عمدة العلماء
صدر الشریعة ظهیر الطریقة ثمرة فوادی السید محمد هادی
اسبغ الله علیه النعم والایادی ولد الاخ المرحوم الحبر النحریر
سید الافاضل الامجاد السید مهدی علیه سوابغ رحمة رب
العباد فی هذه الرسالة الشریفة والمقالة المنیفة المحتویة علی
ضروب من ابکار الافکار التی قد شید بها شریعة النبی المختار
وقام مقام الانتصار للذین حجج الله الاطهار علیهم الصلوة
والسلام اناء اللیل واطراف النهار ونصب نفسه للذب
عن حمی الاسلام ودفع الشبهات الموردة فی المقام علی احسن نظام
وقاه الله طوارق اللیالی والایام ورزقه فی الدارین مرافقة
الکرام ورقاه الی اعلی مدارج الفضائل وبلغه الی اقصی مراتب
الفواضل نمقه بیده الوزارة المذنب الخاطی خادم الشریعة المطهرة
للعترة الطاهرة السید حسین رزقه الله شفاعة سید الثقلین
عاشر ثانیة الجمادیین سنة ۱۲۶۵ هجریه

انت ولیی فی الدنیا والاخرة

این رساله ایست شریفه و عجاله ایست نبیله محتوی بر جواب باصواب
برای دفع شبهات بعض این کتاب که حسب درخواست بعض اماجد
احباب و طلبا المسماة رب الارباب تایید شریعت مطهره جناب
حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله الاطیاب بمدی الاحقاب
تالیف و تحریر عالم نحریر و فاضل خبیر عمدة العلماء صدر الشریعة الغراء قرة عینی
و ثمرة فوادی السید محمد هادی اسبغ الله علیه النعم والایادی از حیز
قوه بعرصه فعلیت آمده و بتصحیح واهتمام سیادت و نجابت پناه
فضیلت اکتساب سعادت انتساب سید مصطفی سلمه الله الی البقاء
بقالب طبع و چهاپه درآمده تا بر صفحه روزگار یادگاری و برای
برادران ایمانی تذکاری بوده باشد نفع الله بها ایانا وسائر
اهل الایمان والله المستعان حرره السید حسین صانه الله
عن کل شین یوم الاحد السابع والعشرین من جمادی الاولی من
سنه ۱۲۶۵ هجریه

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب: رساله دفع شبهات
مؤلف: سید محمد مهدی
موضوع: عقائد   زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۶۵ ق   محل چاپ
کاتب
طول ۲۱ عرض ۱۳ شماره صفحه ها ۴۴
شماره عمومی   کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری   تاریخ: بهمن ۸۳
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات
* ناقص الآخر

قابل اعتنا نبود ولیکن بحسب اصرار ایشان بنابر اظهار حقیقت حال جواب آن تحریر
نمودم پس آنکه عبارت سوال مشتمل بر همان است که به هندی خام بود و ترجمهٔ آن
بعبارت فارسی اینست دین اسلام در دنیا شائع و منتشر گشته و هزاران

خلائق میگویند که این دین خدا برحق است برخلاف سائر ادیان و این
میگویند که محمد خاتم انبیا هست که تا آخر زمان پیغمبر دیگر و تغیر و تبدیلی نخواهد شد
و هزاران هزار مردم که ما بین این فرقها هستند نمیتوانند شد که نادان باشند
چراکه بسیاری از ملایان و مولویان و جاهلان که یکی از دیگری در رتبهٔ عقل
و دانش بالاتر است درمیان ایشان موجود اند و چیزها که خلاف قیاس باشد بخاطر
خطور نمیکند که کسی چون تحقیقات کامل قائل آن شود پس کسیکه دعوی مقابله
با چندین جمعیت و دانایان در سر داشته باشد باید که یا از آنها زیاده
عقل داشته باشد تا بر آنها غالب آید یا طریقهٔ جدل و اعتراض را یک
کناره گذاشته بطور استفتا و استعلام حال سوال نماید تا وقتیکه جواب حسب
مقابل سوال از آنها بظهور رسد مقتدی و پیشوا دارند و برسد لهذا احقر جهان سوال
برای تعلیم یافتن خود از علمای ساکنه بلده لکهنو می نویسم تا مارا هم دریافت شود که دین
خدا که برحق است کدام است و باید دانست که بخاطر داشته باشند که سائل بطور
شخصی سوال می نماید که معتقد هیچیک از ادیان بغیر از توحید خدا نباشد و در صدد
تحقیق ادیان خواسته باشد که بداند که آیا دین هندوان برحق است یا
دین آتش پرستان یا چینیان یا دین یهودان یا دین عیسائیان یا دین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الشمس ضیاءً والقمر نوراً وقدّره منازل لتعلموا عدد السنین
والحساب والصلوة علی محمد وآله الاطیاب الذین عدتهم عدة نقباء بنی اسرائیل
وعدة الشهور عند الله فی الکتاب **اما بعد** مخفی نماند که درین اوان
بواسطه بعضی از دوستان حشمت نشان بعض اسوله صاحب والاشان
اعنی مستر مکنتن صاحب بعبارت هندیه بملاحظه در آمد هر چند شبهات مذکوره
قابل اعتنا نبود ولیکن بحسب اصرار شان بنابر اظهار حقیقت حال جواب آن تحریر
نمودم پس انکه عبارات سوال مستر مکنتن صاحب که بهندی خام بود ترجمه آن
بعبارت فارسی این است در این ایام اسلام در دنیا شائع و منتشر گشته و هزاران

خلائق میگویند که این دین خدا بر حق است بر خلاف سائر ادیان و این نیز
میگویند که محمد خاتم انبیا هستند که تا آخر زمان پیغمبری دیگر و نیز تعبیری دیگر نخواهد شد
و هزاران هزار مردم که با این همه تن گمان هستند لمتبوع اند شد که نادان باشند
چرا که بسیاری از ملایان و مولویان هم جا که مظنون است که یکی از دیگری در رتبه عقل
و دانش بالاتر است و در میان ایشان موجود اند و چیزها که خلاف قیاس باشد بخاطر
خطور نمیکند که کسی چون تحقیقات کامل قائل آن شود پس کسیکه در عوام مقابله
با چندین جمعیت دانایان در سر داشته باشد باید که یا از آنها زیاده
عقل داشته باشد تا بر آنها غالب آید یا از طریقه جدل و اعتراض را یک
کناره گذاشته بطور استفتا و استعلام حال سوال نماید تا وقتیکه جواب حسب
مقابل سوال از آنها بظهور رسد صدق و دروغ پندار باو برسد لهذا اینجانب بهر سوال
برای تعلیم یافتن خود از علمای سکنه بلده لکهنو می پرسم تا مارا هم دریافت شود که دین
خدا که بر حق است کدام است و باید دانست که بخاطر داشته باشند که سائل بطور
شخصی سوال می نماید که معتقد هیچیک از ادیان بغیر از توحید خدا نباشد و در صدد
تحقیق ادیان خواسته باشد که بدانند که آیا دین هندوان بر حق است یا
دین آتش پرستان یا چینیان یا دین یهودان یا دین عیسائیان یا دین شما

مسلمانان که ازین ادیان کدام دین حق است اثری آن در یافت این خیال از اکثر
اهل این دین از مولویان دین اسلام شنیده ام جواب شافی نیافته ام سوال
اول این است می پرسیم چنانچه در هر ملک و کرانه رسیده است این عرض کوچک از زمین و هر
طرف هرگاه زیاده تر بطرف شمال و جنوب در تر می بندد روز و شب زیاده تر تفاوت
میشود چنانکه در ممالک که بطرف شمال است میانه روز و شب اینقدر در کجا
فرق میشود که هجده ساعت و بیست ساعت میشود روز و شش یا چهار ساعت شب میشود و بعد ازان
ممالک بسیار که آباد بسیار است روزها طول میکشد و همچنین شبها بسیار
و ازان بالاتر شش ماه روز است و شش ماه شب فقط الحال میباید که دین خدا آنچنان باشد
که بر تمام خلایق خدا جاری شود نه فقط بر بعض و درین ممالک که در روز و شب اتفاق
بسیار بطور مسلمانان نماز و روزه نمی تواند شد یا یک ماه و دو ماه هرگاه روز طول کشد
محالست که آدمی روزه آن بگیرد یعنی یک ماه رمضان در چنین روزها و چنین شبها که
یکماه یا دو ماه طول میکشند واقع شود روزه بحسب شرع میتواند شد و همچنین نماز
پنجگانه که فرض است هم ازان نمیتواند ازینجا ثابت شد که تکلیف دین اسلام فقط برای
بعض خلق خدا نازل شده و دیگر مخلوقات ازان بی بهره اند چگونه میتواند شد که چنین
دین بر حق باشد ازین جهت بطور استفتاح از علمای اسلام پرسیده میشود جواب ... که این

شبهه ثانیه مغالطه عامه الورود است که تخصیص بعثت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
ندارد بلکه در شریعت عیسویه و موسویه هم جاری است سائل گویا در ذره ایراد
بر اهل اسلام اعتراض بر عیسائیان و موسائیان هم میشده باشد خاطر ... تفصیل این
اجمال آنکه تکلیف نماز و روزه در شرایع سابقه هم وارد است چنانچه در بعض روایات وارد شده
که بعض احبار یهود خدمت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله حاضر آمده از تفسیر
کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم سوال نمودند حضرت ارشاد
فرمودند که در شریعت موسویه هم تکلیف سی روزه بود لیکن امت آنحضرت از وقت مو
عدول کرده برای تلافی آن ده روزه دیگر افزودند که تمامی چهل روزه شد و ابوریحان
هم در کتاب خود صیام یهود را نقل کرده و در بیان اعیاد و صیام نصاری نوشته
است ابتدا صوم المیلاد و هو اربعون یوما قبله اوله من تشرین الآخر ...
الی الملکیة منهم و ذکر ضروبا من الصوم کثیرة و نسب کلا منها الی طائفة منهم
و اعمال اسبوع و ایام مخصوصه را اکثر ملل واقع مثل یوم السبت و یوم الاحد
و یوم الجمعه و روز عید در بقاع ارضین که در عرض از تمام میل کلی سواء
یعنی شصت و شش درجه و بیست و پنج دقیقه تا نود درجه رسیده است و در آنجا ابدی الظهور
و ابدی الخفا در آنجا متحقق است تعیین ایام و لیالی بر طبق معظم معموره صورت نمی بندد

و تعیین یوم السبت و الاحد که از ضروریات مذهب اهل کتابست نیز دال از اکثر
میخورد که ایام و لیالی انهار از شب شاه با کمتر از ان می باشد چنانچه در فصل بیست و یوم
سفر ثالث توریت مرقومست که در شش روز از ایام سبعه هر چه خواهید از
اعمال مباحه بعمل آرید و روز هفتم که روز تعطیل و سبت خدا تعالیست هیچ کار در ان روز
نباید کرد و ایضا در باب ذکر اعیاد خدا که اوقات خاصه است مذکورست که در
تاریخ چهاردهم ماه اول میان زوال و غروب عید فصح است و در تاریخ پانزدهم آن
عید فطیر سنت باید که هفت روز نان فطیر بخورند و بعضی مترجمین عید فصح را
بعید قربان تفسیر کرده اند تا باید در براهین بوشته الفصح ذبیحة یذبحها الیهود
فی الیوم العاشر من نیسان سمّاها علیهم موسی کما فی الشهر المذکور قبل خروجهم
وهو ان یاخذ کل رجل کبشا او جدیا لا عیب فیه و یذبحه و یاکله هو و اهل بیته و لا یکسر له عظما و
نزد من بنی اسرائیل نقل نحو غیر با علی لا الظهر یعنی فصح جانور قربانی را میگویند که یهودیان
از اول روز دهم از نیسان ذبح میکنند و موسی علیه السلام از برای ایشان در ماه
مذکور قبل از آمدن ایشان از مصر مقرر فرموده بود و صورتش آنست که
هر کس گوسفندی یا بزی بی عیب بکشد و بخورد و استخوانش نشکند و ان در اورشلیم یعنی
بیت المقدس فرض بود و در غیر آن سنت بنابر اظهر و از مجمع البحرین ظاهر میشود

شبهت که فصح بمعنی فطرست حیث قال فصح النصاری مثل الفطر و هو عید لهم و یعنی به والذی
یاکلون فیه اللحم بعد الصیام الجمع فصوح بالضم و صومهم ثمانیة و اربعون یوما
و یوم الاحد الکائن بعد ذلک هو العید و لصومهم ضابطة یعرفون بها اوله فاذا
عرف اوله عرف الفصح و قد نظم ذلک فی بیتین بعض الشعراء اذا ما انقضی ست عشر من
لیلة من شهر شباط اطلب هلالا من آذار یحد یوم الاثنین الذی هو بعده یکن صیامهم بدء صوم النصاری
مقرر الیعنی فصح بوزن و معنی فطرست و آن روزیست که در آن بعد از روزه
گوشت تناول کنند و جمع آن فصوح بضم است و ایام روزه ایشان چهل و هشت
روز است و روز یکشنبه که بعد از آن رسد همان روز عید ایشانست و برای
روزه ایشان ضابطه و قاعده مقرر است که اول ایام روزه بدان معلوم
میشود چون اول روزه یافت شد فصح نیز دریافت می آید و آن قاعده در دو بیت
منظم شده است که حاصل معنایش آنست که هر گاه بیست و شش شب از ماه شباط که ماه ای
دیده شده است یک روز دو شنبه که بعد از آن باید برای ابتدای روزه نصاری مقرر
است و نیز در تفصیل حضرت موسی بنی اسرائیل را بصوم دهم ماه هفتم امر فرموده اند و از کلام بعض چنین
مستفاد میشود که این روز روز عاشورا یعنی دهم محرم است فرموده اند که هر که این روز روزه نداره از قوم خود خلع
و منقطع نموده خواهد شد و در این روز نیز حکم فرموده اند که هیچ کار نکنند بلکه در جمیع مساکن خود از ان تحکم را انا

واریدیعنی این سهم ابدلسیت قال فی هذا الفصل فی الترجمة العبریة هذا ثم کلم الله
موسی تکلیما اما العاشر من هذا الشهر السابع فهو یوم الغفران سما مقدسا یکن لکم
او رجعوا انفسکم الی ان قال و کل انسان الذی لا یصوم فی ذات هذا الیوم فینقطع
من قومه و کل انسان یعمل شیئا من العمل فی ذات هذا الیوم اهلک ذلک الانسان
من بین قومه لکل شیئا من الصنائع لا تعملوا رسم الدهر لاجیالکم فی جمیع مساکنکم
هی عطلة سبت لکم و رجعوا انفسکم من عشیة التاسع فی الشهر الی العشاء الثانی
وتعطلوا عطلتکم انتهی فی الفصل الخامس عشر من سفر الاحبار و فی نسخة اخری فی
الاصحاح الحادی عشر هکذا ای رجل خرجت منه نطفة فلیغسل جسده و یکون نجسا الی
اللیل و ای ثوب و فرش وقعت علیه النطفة فلیغسل بالماء و یکون نجسا الی
اللیل و الرجل اذا اتی امراته یتطهران جمیعا و یکونان نجسین الی اللیل و المراة اذا
کان بها محیض الدم یکون حیضها فی جسدها و تجلس طامثا سبعة ایام فکل من
دنا منها فی ایام حیضها یکون نجسا الی اللیل و ای ثوب قعدت علیه و هی حائض
یکون نجسا و ای ثوب جلست علیه یکون نجسا و من دنا من فراشها فلیغسل ثیابه و یستحم
بالماء و یکون نجسا الی اللیل و من جامع امراة طامثا فاصابه من طمثها شیء
یکون نجسا سبعة ایام و فی الفصل الثانی عشر و الاصحاح السابع علی اختلاف النسختین

هکذا کلم الله موسی قال له کلم بنی اسرائیل و قل لهم المراة اذا حبلت و ولدت ذکرا
تکون نجسة سبعة ایام کما تکون فی ایام حیضها و فی الیوم الثامن یختن الصبی و
تکون المراة نجسة ثلثة و ثلثین یوما ایام تطهرها لا تدنو من شیء مقدس و لا تدخل بیت المقدس حتی
تتم ایام تطهیرها و ان ولدت انثی تکون نجسة اسبوعین کحسابها فی ایام حیضها اربعة عشر
یوما و تجلس فی الدم المطهر ستة و ستین یوما ملخص ترجمه این آنکه هر گاه منی از مرد
بیرون آید باید که بدن خود را بشوید و تا شب نجس خواهد بود و هر پارچه یا پوستی که
منی بر ان بیفتد آن را آب باید شست تا شب نجس خواهد ماند و مردی که با زن خود مقاربت
نماید باید که هر دو غسل کنند و تا شب نجس خواهند ماند و زنی را که حیض بیاید حیض
در بدن او هست و هفت روز حیض میگیرد و هر کس که با او در ان ایام نزدیکی کند
تا شب نجس خواهد بود و بر فرشی که آن زن در ان ایام بخوابد یا پارچه که بنشیند نجس است و
کسیکه نزدیک بستر او رود جامه خود را بشوید و در حمام غسل نماید و تا شب نجس خواهد بود
و کسیکه با زن حائض مجامعت کند و با خون آن زن آلوده شود تا هفت روز نجس خواهد بود
مفاد انچه از فصل پانزدهم منقول شد پس تا شب نجس ماندن که درین کلام چند جا ترجیع
افتاده است در جائیکه زن نشسته طول میکشد چگونه صورت می بندد و محصل آنچه از
فصل دوازدهم یا اصحاح هفتم منقول شده آنست که حق سبحانه به موسی علیه السلام فرمود

که بنی اسرائیل بگو که هرگاه زن فرزند نرینه زاید بر طریق حیض هفت روز
نجس میماند و در روز هشتم ختنه طفل کرده میشود و زن سی و سه روز در ...
باید که نزدیک چیز پاک نرود و در خانه مقدس داخل نشود تا هنگامیکه ایام تطهیر خود را تمام
کند و اگر دختر زاید ... دو هفته نجس خواهد بود و شصت و شش روز ...
و ... زن ... نفاس خواهد نشست پس ازینجا ... باید کرد که حال
زنیکه در ارض عرض تسعین باشد بکجا میکشد هرگاه پسر زاید هفت روز که بحساب
آنجا هفت سال است نجس میماند و در سال هشتم ختنه طفل میکنند و اگر دختر زاید
مدت نجاستش دو چند میشود و ایام نفاسش در صورت اول سی و سه سال و در صورت ثانی
شصت و شش سال که عمریست طول میکشد و غالبا در مدت تولد و طفل تمام عمر
بر حکم ... خواهد کرد و مسیحیان نیز ازین احکام چونکه قائل بنسخ شرائع نیستند ارتکاب
بر پیغمبر ما اعتراض نمایند و درین باب بقول حضرت عیسی که من برای نقض شریعت سابقه
نیامده ام بلکه برای تکمیل آن متمسک میشوند ازین احکام که مذکور شد نمی توانند گرد
و نیز ذکر صوم و صلوت و ذکر سبت ... در انجیل ایشان موجود است فی الفصل السابع
من انجیل متی قول لکم انه لو کان لکم ایمان مثل حبة خردل لقلتم لهذا الجبل انتقل من ههنا
فینتقل و لا یعسر علیکم شیء و هذا الجنس لا یخرج الا بالصوم و الصلوة و فی الفصل الثالث و العشرین

من انجیل لوقا فاما کان الیوم الذی یوم جمعة الذی یکون صباحه السبت و النسوة
اللاتی ... اعددن طیبا و عطرا و لفظن ... السبت کما فی الوصیة و ظاهر است
که بنای این احکام و تعیین ... این ایام و شهور و اعوام بحساب ...
بلا ریب است که ... و مثل زمین عرض تسعین
و غیره احکام مذکوره هرگز درست نمی آید خلاصه آنکه از زمان حضرت آدم
تا عهد کرامت مهد حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام ... همین بوده است که ...
همین ایام و لیالی متعارفه که در منتظم ... واقع است احکام الهیه در جمیع شرایعها ...
گشته تخصیص بملت اسلامیه ازین امر نیست بلکه اگر گفته شود که ایام دنیا در نظر
شارع ازین ایام متعارفست و ایامیکه بحد افراط و تفریط رسید بحیثیتیکه تکالیف
شرعیه در آنها ادا کردن نتوان شود بلکه تعیش و تمدن نوع انسان در آنها
متعسر یا متعذر بوده باشد بیان احکام آن در نظر شارع چندان ملتفت الیه
نبوده بعید نه لیکن ... بالمره از شرایعها ... شده باشد و از
نبوت جمیع انبیا که حقیقت دین ایشان بادله قاطعه معجزات ظاهره ...
اموات و عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و ماه را دو نیم کردن ...
کرده انکار داشته باشد احتمال دارد که چنین و ...

در دل او خطور کند لیکن از بسکه چنین امر ظاهری را مثل نبوت انبیا انکار و او را رد نمود
او نزد دانشمندان اعتبار نخواهد داشت اما کسیکه مانند شریعت نبوی فی نفسه تو بوده با
پس چگونه چنین وسوسه در دل او خطور تواند کرد چونکه مثل این شریعت او نیز موجود
است هرگاه این را دانستی اینک غرض سائل از این کلام از دو حال بیرون نیست
یکی آنکه مطلب او توجیه ایراد نسبت بشریعت جناب رسالتمآب و بعض دیگر از انبیاء کرام
بوده باشد چنانچه از فحوای کلام او ظاهر میگردد باین تقریب که شریعت آنحضرت
عام برای کافه انام و باقی الی یوم القیام است و مواضعیکه لیل و نهار از دوره وحده
فلک الافلاک زیاده است احکام آن شریعت آنحضرت در آنها نیست چه بیان
و ارشاد فرموده اند در آنجا دو جاری نمی تواند شد پس عموم بعثت و شمول
حکم شریعت بآنها نمی تواند شد پس العیاذ بالله یا جهل آنحضرت بعدم جریان این
احکام در آن مقام لازم می آید و یا خروج شان از تحت حکم آنحضرت دوم آنکه
محض دریافت حکم از علمای اهل اسلام منظور است که درین اوان که پیغمبر و وصی
پیغمبر در میان شان موجود نیست تکلیف چنین کسان که از سکنه آن مواضع باشند
و یا بسبیل مرور در آنجاها وارد شوند چیست پس جواب آن بر تقدیر اول از طرف
اهل اسلام بلکه از طرف سائر معتقدین شرائع احکام اگرچه از اهل کتاب باشند

بیان می سازیم تا لائح شود که این ایراد بر هیچ یک از پیغمبران وارد نیست در این
وقت شان از نبوت منقضی گردیده است پس میگوییم که نبوت حضرت ختم
المرسلین در زمان او و دیگر از انبیای مقربین اگرچه عام است و آنحضرت بر حکم
کافه انام مطلع و تمام علوم نزد ایشان مخزون بوده لکن اول آیات نزول مو
حکم مختص باهل بقاع یا احد من الناس غیر مسلم و عدم توجه آن لا یدل علی عدم توجه
لسبا احکام بشیوع سوانح و ضیاع کتب و روایات ضایع میشود چه لازم نیست
که هرچه فرموده باشند بما رسیده باشد مع هذا وجود بیان تفصیلی آنچه ضرور است کلیه
و ضوابط شرعیه شریعت مصطفویه بیان اجمالی کافی است چنانچه در بعض روایات
وارد شده است علینا القاء الاصول و علیکم التفریع و انکار آن احدی
نمی تواند کرد و ثانیا میگوییم که آنحضرت املای احکام و القای آن بقدر تمام علی
حسب حاجة الخلق و همچنین اوصیای آنحضرت علی الدوام بتدریج میفرمودند و
ضابطه الاهم فالاهم را مرعی میداشتند لیکن کسانیکه اقرب بآنحضرت بودند ابتدا
شان اولا بمفاد قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین مطمح نظر هدایت منظور بود
و بعد از آن بتدریج که شیوع اسلام و ایمان بسعی مشکور آنحضرت بظهور پیوست
احکام شریعت آن حضرت بمعظم معموره که حاجت خلق بآن بیشتر بوده رسید و بعد رسیدن

آوازه بعثت به هر کس لازم بود که بفحوای آیهٔ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
مسائل محتاج الیها را دریافت سازد و در اراضی عرض تسعین و اکثر از آن که البته
جهت شدت برد محل آبادی خلق نیست و لهذا از معموره اقالیم آن را خارج کرده‌اند
مشهور آنست که منتهای عمارت عرض ۶۳ است و در آنجا جزیره واقع است که بسبب
شدت برد مردم آنجا سکونت در چاه‌ها میکنند و نهار اطول آنجا بیست ساعت است
و در مجسطی نوشته است که قومی از صقالبه در عرض ۶۴ سکونت دارند و بنابر
آن منتهای عمارت جائی خواهد بود که نهار اطول آنجا بیست و یک ساعت باشد
و بعضی گفته‌اند که در عرض ۶۶ عمارتی واقعست که ساکنان آنجا شبیه بحیوان
چشمی‌اند و نهار اطول آنجا بیست و سه ساعت است پس بنابراین آبادی در بقاع
مفروضه نیست که حاجت به بیان حکم آن باشد و بنابر تحقیق صاحبان
عالیشان انگریز آن علی ما نقله بعض المعتمدین زمین آباد مکشوف از آب
در جانب شمال تا عرض قریب هشتاد بلکه هشتاد درجه یافته شده و در شصت
هم تا عرض تسعین آبادی ظاهر نشده پس اگر بسبب عدم حاجت خلایق یا قلت
احتیاج و نرسیدن اهل آنجا بخدمت آنحضرت حکم آن بمعرض بیان نیامده باشد
محل ایرادی نیست چه انبیا علیهم السلام بحسب اقتضای اوقات و حسب حاجت خلق بیان

احکام بر سفر موقوف بود و در ایام آن بلاد در ابعد استماع آوازه بعثت نبی مهاجرت
نبایستی و تحقیق احکام شریعت عملاً بقوله جل و عز فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقهوا فی الدین لازم بوده پس الزام برایشان خواهد بود نه بعنی اگر آوازه
بعثت نبی بایشان در آن ایام نرسیده باشد ادلهٔ عقلیه بنابر وجوب تفحص از حجت
خدا برای اتمام شدن حجت خدا برایشان کافی بوده بعموم بعثت و ختم نبوت مستلزم
آن نیست که یک قسم حکم برای کافهٔ خلق جاری شود پس احتمال دارد که حکم ایشان
غیر حکم معظم معموره باشد اگرچه ما را بر تفاصیل آن اطلاعی نباشد و این امر بسیار دور
از دانایی نیست که بلاد مختلفه بحسب عرض و طول خودها در لیل و نهار و فصول
باهم مختلفست گاهی تکلیف بحسب اطول ایام متعلق میشود و گاهی بحسب
اقصر ایام و قطع نظر از اختلاف مواضع در بلد واحد بسبب عوارض
اوقات نسبت باشخاص حکم مختلف میباشد چه حکم صبی نابالغ و
مجنون دیگریست و حکم مکلف عاقل دیگر و کسیکه از آب متضرر میشود بار به
تیمم است و غیر او محکوم بطهارت از آب آری اینقدر ضروریست که
احکام جمیع مواضع و اشخاص اگرچه بحسب اقتضای اوقات و مقامات
باهم اختلافی داشته باشند نزد پیغمبر بود [illegible] او که حافظ

شریعت اند مخزون بوده باشد که علی حسب حاجة الامة آنرا بایشان فرمایند و
در تحقق آن کلامی نیست و عدم صدور بیان دلیل بر عدم آن نمی‌گردد نعوذ
بالله العیاذ بالله جهل با عقول آنحضرت ثابت شود با خیر و کسانیکه در آن بقاع و ارض
ساکن یا سکونت کنند بر فرض تحقق آن از دایره تکلیف لازم آید یا بر تقدیریکه
دریافت اصل حکم این بقاع درین زمان که حجت خدا ظاهر نیست یعنی وصی
آنحضرت بسبب سوء اختیار خلق غایب اند پیش نظر سائل بوده باشد پس جواب
میتوانیم گفت که اگر آنحضرت درین زمان موجود باشد و وصی آنحضرت ظاهر شوند
حل احکام این بلاد سهل بود و الحال هم به برکت بیانات شافیه و قواعد کلیه و ضوابط
شرعیه دین آنحضرت بحسب تکلیف ظاهری بجد اسپاس میتوانیم کرد و بیان آن
طریق میتواند شد یکی آنکه بعضی از افاضل بآن قائل شده اند و آن اینست که اکثر
ادله از آیات و روایات که تعلق بتکالیف صوم و صلوة دارد حکم آن مخصوص
بمعظم معموره که دوره فلکی در انجا منقسم شود بلیل حسی و نهار حسی و امثال عرض
تسعین که تحدید یوم و لیله در یک دوره نمی‌شود و طلوع و غروب تعلق بحرکت
فلک الافلاک ندارد بلکه بحرکت خاصه شمس آن حکم ساقط خواهد بود چه روایات
و احادیث مثل اتموا الصیام الی اللیل و همچنین اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق

اللیل لفظ لیل و نهار و دلوک و مانند آن در اوست و آن در انجا صادق نمی‌آید
چه بنا در از لفظ لیل و نهار مثل لیل نهار متعارف است که تعلق بطلوع
و غروب دارد که بحرکت فلک الافلاک یا حرکت زمین بوده باشد و هرگاه حکم
معلق بر شرطی و صفتی باشد که در بعض جاها متحقق نشود بنا و اذا فات الشرط
فات المشروط الحکم ساقط میشود و خود ظاهر است که جائیکه نهار با مها طول
میکشد تکلیف بصوم تمام نهار انجا متعلق نخواهد شد و همچنین جائیکه قصر نهار
بالیل بمرتبه باشد که گنجایش فریضه نماز نداشته باشد تکلیف نماز نخواهد شد
لاستحالة التکلیف بالمحال و بطلان ذب و وضع الجبر بحکم در انجا جاری نخواهد بود
و اما حکم مخصوص انجا که صریحا بما رد الاعتقاد واجبت معه عن العباد فهو موضوع عنهم
ساقط خواهد بود و این معنی مستلزم آن نیست که چنین کسان از دایره
شریعت آنحضرت بیرون روند چه اسباب احکام که در عبادات و معاملات تعلق بخصوص
لیل و نهار ندارد و عمده آن اعتقاد و مبدأ و معاد است از ایمان آوردن بخدای
عز و جل و دانستن توحید و نفی اضداد و انداد او معرفت صفات کمالیه ثبوتیه جلالیه
سلبیه خالق عباد و شناختن عدل او و واجب الطاعه باری جلت عظمته گرویدن
به پیغمبران و اقرار بعثت و نشر و حساب و ثواب و جنات و عذاب نیران و جمیع معتقد

بالمبدأ و المعاد تکلیف آن در انجا هم جاری خواهد بود [illegible] بالبعض احکام از
آن نیست که آدمی از شریعت نبوی خارج شود چه ظاهر است که زن حائض و
فاقد آب و تراب نماز از و ساقط میشود لکن از تکالیف و دیگر بیرون نمی رود و همچنین
کسیکه در قله جبلی یا قطری از اقطار بعیده واقع شود که آوازه بعثت نبی باو نرسیده
باشد بغیر عقلیات مکلف نمی باشد پس اگر کسی در آنجاها اتفاقاً جاری شود از جهت
اصل برائت [illegible] اند در ترک نماز و روزه معذور خواهد بود
و دیگری که قول راجح و اقرب باحتیاط است آنست که گفته شود که در آن
بقعه عمل بر ایام و لیالی قبل بود و الحال هم بر آن بوده شود و حق تعالی میفرماید ان
عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً پس سیر محاذی بوده تا به جایی [illegible]
فلک الافلاک و حرکات آن که اظهر حرکاتست یا بحسب حرکت زمین بنا علی
اختلاف القولین برای اعمال شرعیه در هر بلد قرار داده شود چه بنای
اعمال بر شهور قمریه بحسب رویت هلال ست هر کاه [illegible] شود و الا باید
گرفته شود چنانچه در معظم معموره بحساب حرکت [illegible] شمس یک دوره
فلک اطلس شب و روز [illegible] شود و بعض آن [illegible] محکوم بنهار و بعض آن
محکوم بلیل ست [illegible] در تمام مواضع اگرچه طلوع

و غروب و صبح [illegible] دلوک شمس و غسق لیل که تکالیف شرعیه از نماز و روزه و مانند
آنها بآن تعلق دارد بحسب حقیقت و حس متحقق نباشد بحسب تقسیم حرکت زمین یا دورات
شمس و قمر یا حرکت فلک اطلس اعتبار نمایند چه شب و روز در سایر مواضع عبارت
است از دورین دور فلک یا زمین پس بعض آن محکوم بلیل و بعض آن محکوم بنهار
خواهد بود و کک الاوقات الاجزاء و بحسب التقدیر فان المیسور لا یسقط بالمعسور کما هو الماثور
فی الحدیث المشهور و اطلاق یوم و مانند آن بر یوم تقدیری بسیار در کتب سماویه
است قال الله تعالی فی القرآن المجید فی الجزء الثامن فی سورة الاعراف ان ربکم الله الذی
خلق السموات و الارض فی ستة ایام [illegible] و وضع الجبال [illegible] من [illegible] الاولی
و لا معنی من اللیل و النهار یوم [illegible] السموات [illegible] و مراد از ایام ششگانه
مقدار زمان شش روز است از روزهای دنیا کما ذکره مولانا الطبرسی فی تفسیر
مجمع البیان و غیره فی غیره و بعضی [illegible] تصریح کرده است بانکه یوم عبارتست
از زمان دوره فلک اطلس گفته است که پیش از آن بر وجود آفتاب و سموات سبع
نخواهد بود و بعضی حمل کرده اند ایام را بر ایام ربانیه که هر روزی یکهزار سال
قمریست فان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و بعضی از صوفیه نیز باین قایل
شده اند و کیفما کان مدار بر تقدیر است نه بر حس [illegible] لائح است

که جائیکه علم ممکن نباشد عمل بر ظن و اندازه میتوان کرد چنانکه [illegible]
بهیچ وجه مطلع از شهور و تعیینات آن نباشد همین حکم ست از حضرت امام ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند آنچه حاصل مضمونش اینست
که شخصی از آنحضرت سوال نمود از حال کسیکه او را روم اسیر ساخته و او را مقید ساخته باشند
و در حال قید ندانند که ماه رمضان کدام است حضرت فرمودند که روزه بگیرد ماهی
را که گمان داشته باشد که آن ماه رمضان است و هر گاه سبیل علم او را [illegible] شود
که ماه رمضان چگونه بود پس اگر ماهی که روزه داشته واقع شده قبل ماه رمضان
آن قضا کافی نخواهد بود [illegible] و الحال هم [illegible] یا بعد ماه مبارک [illegible]
کفایت خواهد کرد و در [illegible] اهل سنت مسلم و ابو داود و
ترمذی از ابو نواس بن سمعان روایت کرده اند که مشتمل بر حال دجال است
در باب نماز وارد شده قلنا یا رسول الله ما لبثه فی الارض قال اربعون
یوما یوم کسنة و یوم کشهر و یوم کجمعة و سائر ایامه کایامکم قلنا یا رسول الله
فذلک الیوم الذی کسنة یکفینا فیه صلوة یوم قال لا اقدروا له قدره
کما فی عماد الاسلام و حاصل آنکه جمعی از صحابه گفتند که عرض کردیم
یا رسول الله چند گاه او در زمین خواهد بود آنحضرت فرمود چهل روز روزی

مثل یکسال و روزی مثل یکماه و روزی مثل یک جمعه و باقی ایام او مثل ایام شما
[illegible] گفتیم یا رسول الله پس روزی که مثل یکسال خواهد بود آیا نماز یک روزه
در آن کفایت میکند فرمود که چنین نیست بلکه اندازه بگیرید بمقدار روز خود را
انتهی و همین ست طریقه احتیاط و عمل بر احتیاط در چنین مسائل ضرورست
عملا بقوله خذ بالحائطة لدینک [illegible] از طریق اهل حق مرویست در بیان علت
وجوب صلوة کما رواه الثقة الصدوق فی علل الشرائع انها اقرار بالربوبیة
و خلع الانداد و قیام بین یدی الجبار جل جلاله بالذل و المسکنة و الخضوع و الاعتراف
و الطلب للاقالة ما سلف من الذنوب و وضع الجبهة علی الارض کل یوم خمس
مرات اعظاما لله و ان یکون ذاکرا غیر ناس و لا بطرا الی ان قال مع ما فیه من
المداومة علی ذکر الله باللیل و النهار الی ان قال زاجرا له عن المعاصی و مانعا من انواع
الفساد و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
و عموم این تعلیلات مقتضی بقای تکلیف ست و اوامر مطلقه مثل اقیموا الصلوة
و آتوا الزکوة نیز مقتضی عموم حکم ست و اشتراط باوقات [illegible] محمول
میتواند شد چنانکه [illegible] در صورت منقطع بودن
هر دو دست یا یکدست [illegible] احتمال مسح [illegible] با جبهه و [illegible] بر زمین

مفاد المیسور لا یسقط بالمعسور میسّر بابدیة الامر فی شطر من الشیئین اذا کان المسح بالید
بالید وکذا الجبهة لکن فی طرف منها و قع الامر بمسح الیدین و الجبهة مطلقة لان
الکریمة ایضا مطلقة فی مسح الیدین و الجبهة بالصعید و سقوط بعضها لا یدل علی
سقوط الباقی و الاخبار المقیدة بها محمل ظاهر و هو ان یکون منزلة علی ما هو الغالب
من صحة الاعضا فلا یجب حمل المطلق علی المقید و یؤیده حکم الاصحاب بوجوب
الاستنابة عند الضرورة انتهی و این کلام چنانچه می بینی صریح ست در اینکه
حمل اشتراط علی ما هو الغالب بر محامل ظاهره ست و اگر ازین تنزل کنیم میتوانیم
گفت که تکلیف بمقید منحل میشود بتکلیف مطلق و قید و تعذر قید مستلزم
سقوط آنست نه سقوط مطلق تکلیف خصوصا مثل تکلیف نماز و روزه که عمدهٔ ارکان
شرع ست و لهذا در حدیث مولانا الباقر علیه السلام بنی الاسلام علی خمسة
اشیاء علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة بنای اسلام است
پس حکم بسقوط اینهمه خالی از جسارت نیست سیما بالنظر باینکه نماز در هیچ حالی
از حرق و غرق و مرض و مسایفه و خوف و حرب ساقط نیست و نیز میتوان
گفت که حکم معلق ست بر دلوک و غسق و آن اعم ست از دلوک و غسق بلد
مکلف و از غیر آن خصص التکلیف بالاوقات ما فی المکلف فیما یمکن

فیه باعتباره و یتعین الشیء الثانی فیما لا یمکن فیه فیعتبر فیه حکم معظم البلاد او البلد
الاقرب منه بل هذا البلد بعینه فی المدارات التی یتحقق فیها اللیل و النهار حتی
و الشیء الملحق بالاعم الاغلب علی ما ذکر فی الاصول پس بنا علی هذا اگر
وجوب صلوة بحسب اوقات تقدیریه و وجوب زکوة باعتبار حولان حول
بحسب دورات ارضیه یا فلکیه خواهد بود و اگر حساب دورات در میان
نباشد احکام حیض و طهر و مدت حمل و عدت طلاق و حولین رضاع
همه برهم و مختل خواهد شد و شرعی تازه صورت خواهد گرفت معهذا
سقوط این تکالیف مخالف اصل اشتراک فی التکلیف ست که
بنص و اجماع ثابت ست و خلاف مقتضای استصحاب و شغل ذمه
یقینی ست چه در احادیث بسیار وارد شده ست لا تنقض الیقین
بالشک ابدا پس تکلیفی که بعبادات و غیر آن ثابت شد ساقط
نخواهد شد مادام که یقین برائت حاصل نشود و آن حاصل نمیشود مگر بجا
آوردن آن بحسب اوقات تقدیریه تفصیل این اجمال آنکه در زیر
مواقع مرور فلک یا حمایلی قریب برحوی ست چنانچه از عرض تمام
میل کلی تا قریب عرض تسعین ست یا در حقیقت رحوی ست چنانکه در عرض تسعین

ست و افق حقیقی منطبق بر دائره معدل النهار و مدارات یومیه که موازی آنست

بمنزله مقنطرات ارتفاع یا انحطاط پس مدارات ابدی الظهور آفتاب همیشه

ظاهر ست و در مدارات ابدی الخفا همیشه مخفی پس طلوع و غروب و دلوک

و غسق درین مواضع محتاج بتقدیر خواهد بود و در قسم اول که عرض آن

در جانب شمال که کلام ما در آنست از تمام میل کلی زیاده از عرض التسعین کمتر ست

تقدیر اقرب الی الحقیقه میسر میشود و غرض اهم بیان مواضع متعلق است که

آبادی و بعض آن جز و واقع علی ما حکاه بعض النصاری و در قسم ثانی که عرض

تسعین باشد محض تقدیر بیان امر اول انست که آفتاب هرگاه در بروج شمالیه

باشد نصف النهار و دلوک در اینجا حقیقی و نصف اللیل و غسق تقدیری است

و هرگاه در بروج جنوبیه باشد مقدمه بر عکس ست تفصیلش اینکه هرگاه آفتاب

در بروج شمالیه بحرکت خاصه خود می آید بمدارات ابدیه الظهور آن بدائره

نصف النهار بدو قسم منقسم خواهد شد و برای آفتاب دو ارتفاع خواهد بود

یکی اعلی و یکی اسفل مثلاً هرگاه آفتاب در منقلب صیفی بوده باشد ارتفاع اعلی

بقدر مجموع میل کلی و تمام عرض بلد خواهد بود مثلاً فرض کنیم که عرض بلد شصت و

درجه ست پس ارتفاع اعلای شمس بقدر میل کلی و بیست درجه خواهد بود یعنی چهل و سه درجه

و سی دقیقه تقریباً و ارتفاع اسفل بقدر فضل عرض بلد بر تمام میل کلی یعنی ... درجه و ... دقیقه

چه افق این بلد با معدل النهار تقاطع میکند و نصف معدل از جانب جنوب

بالاتر از افق بقدر تمام عرض و نصف دیگر در جانب شمال پائین افق بهمان

مقدار خواهد بود لان قطبه منحط عن سمت الراس کذلک پس در نیم اینجا نهار

در وقت وصول آفتاب بنقطه تقاطع اعلی مدار یومیست و در وقتیکه این تقاطع

وسط آن واقع ست برای قوس النهار متعین ست حقیقة و آن قوسیکه

تقاطع اسفل در میان آن واقع شده قوس اللیل تقدیراً چنانکه در بلدیکه

طول آن بلد موافق این بقاع ست و در عرض کمتر از تمام میل کلی بلکه در

همین بلاد و مدارات غیر ابدی الظهور و الخفا انقسام لیل و نهار حقیقی وقت وصول

شمس باین مرز و تقاطع متحقق میشود پس حال زوال شمس که لها بنابر طریق
معلوم میتوانیم کرد و در مدارات ابدی الخفا وقتیکه آفتاب در بروج جنوبیه باشد و تا به
دو انحطاط خواهد بود یکی انحطاط اعلی که وصول آفتاب بآن در اکثر بلاد موافقة
الطول نصف نهار آن بلاد خواهد بود و دیگری انحطاط اسفل که در اکثر بلاد
بلوغ آفتاب بآن انتصاف لیل ست پس بود که در وسط آن تقاطع اعلی
ست متعین ست برای تعیین نهار بتقدیر شتوی و قوس بکر قوس اللیل حقیقی ست
که انتصاف لیل در بین افق هم در اثنا بر محاذات همین نقطه میشود و اکثر تنا
حال بلوغ آفتاب بیکی از ین دو انحطاط پس بحساب تقاطع مدار قمر با کوه
و دیگر بحسب مدار ابدی الظهور آن مدار بر نصف النهار میتواند شد لیکن انضباط
آن محتاج بمزید تحری خواهد بود چه غرض اصلی در یافت حال شمس ست
و مقایسه آن بقمر در حال مقابله مقتضی تعاکس ست یعنی بلوغ قمر بتقاطع اعلی
از مدار ظاهر ش مستلزم بلوغ شمس بتقاطع اسفل از مدار ابدی الخفا خواهد بود
و همچنین حال تربیع و غیره محتاج باستخراج حکم خواهد بود و اسهل آنست که
ساعات را در ایام طلوع و غروب اعتبار کنند و بآن حال ساعات غار ابدیه الخفیه
عمل نمایند و اما تشخیص صبح و مسا پس بمحض تقدیر تعلق خواهد داشت چه صبح و مسا

حقیقی که عبارت از قرب آفتابست بتقاطع مدار یومی با افق و در ینجا بسبب
انتفای تقاطع با مدار ابدی الظهور و ابدی الخفا متحقق نمیشود و تقدیر آن بحسب
اقرب بلاد که صبح و مسا در انجا متحقق میشود صورت می بندد باین نحو که برای
ایقاع بعض عبادات که لیل اقصر را در مدارات ابدی الظهور و نهار اقصر را در
مدارات ابدی الخفا محیط بارتفاع اسفل یا اعلی میکنیم و از هر دو جانب زمانیکه تکلیف
شرعی وفا بآن تواند کرد فرض میکنیم و نماز را بجا آریم و علی هذا مثل ذلک فی التکلیف
بالصوم و احتمال دارد که در مدارات ابدی الظهور و الخفا تکلیف بتنصیف مدار یومی
بحسب افق استوا که ایام آن اعدل ایام ست تعلق گیرد و لعل الاول اظهر و در قسم
ثانی که غرض تعیین باشد چونکه دایره نصف النهار و مشرق و مغرب متعین
نیست و بر دوایر کثیره صادق می آید محض تقدیر و تضعیف مدارات که متصل
منتظر الارتفاع انحطاط است کافی خواهد بود و لکن تعیین قوس اللیل و النهار دشوار
ست چه تخصیص قوس النهار مستلزم ترجیح بلا مرجح ست و ظاهر آنست که گفته
شود که در تخصیص تکلیف باختیار مکلف منوط خواهد شد از جهت استوای
نسبت شان بجمیع بقاع کما فی المستحاضة الغیر المعتادة فی تعیین ایام الحیض و در آیه
جعل اللیل سکنا و قوله جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا دلیل علی ترجیح

احد النصفین علی الآخر و بر فرض اختصاص احدهما بالنوم الآخر بالتردد و با احتمالات
لان مفاده ان اللیل سکن و النهار معاش لان السکن لیلی و المعاش نهاری کما
لا یخفی علی اولی الابصار بلکه ممکن است که گفته شود که فرق کرده کیفما کان نابهنجاری
در انجا واقع میتواند کرد و تخصیص بالموقتات تقدیریه در کار نباشد چه تکلیف نماز
بیچاره تعلق بیکدوره دارد و هرگاه نسبت اجزای ازمان بافراد تارکیان باشد
تکلیف بخصوصیات وقتیه ساقط خواهد شد آری اگر فواصل را بحسب ازمنه و اوقات
تحقیقیه رعایت کنند احوط خواهد بود و در الفقه الرضوی لا یجوز الوقت اکثر مما قدر
لانه انما صیر الوقت علی مقادیر اهل الضعف و احتمالهم لمکان اداء الفرائض
و لو کان قوتهم اکثر مما قدر لهم من الوقت لقدر لهم وقت اضیق و لو کان قوتهم اضعف
من هذا لخفف عنهم من الوقت و صیر اکثر یعنی وقتیکه حق تعالی برای امت
مقرر گردانیده است موافق طاقت بنده ناتوانست و اگر قوه شان بیشتر
متحمل میشد اوقات تنگ و نمازهای فرضیه هم برایشان مفروض میشد و اگر
طاقت شان تحمل اینقدر مشقت هم نمی بود پس اوقات وسیع تر از اوقات مقدره برای
آنها نظر بتخفیف قرار میداد پس معلوم شد که تحدید اوقات بحسب حال معظم خلق
از نظر حضرت رب العالمین بوقوع آمده و بمفاد لا یکلف الله نفسا الا

الا وسعها ازمنه تکالیف شرعیه بحسب تحمل قوای بشری بحسب علم الهی
قرار یافته که حرجی برای شان متصور نباشد پس رعایت فواصل اوقات و تحدید
ازمنه و ساعات بحسب مقادیر شرعیه احوط باشد ان لم نقل بکونه اظهر و همچنین برای
صوم بتعیین احد النصفین ضرور نخواهد بود و اگر از نصف دور احتیاطا زیاده تر
امساک نمایند اولی خواهد بود و زیاده تر احتیاط در انست که در ان امکنه
سکونت نورزند و بمقتضای حدیث محمد بن مسلم قال سألت اباعبدالله علیه السلام
عن الرجل یجنب فی السفر فلا یجد الا الثلج او ماء جامدا قال هو بمنزلة الضرورة
یتیمم و لا اری ان یعود الی هذه الارض التی توبق دینه انتهی و بفحوای آیه وافی
هدایه الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها به هجرت و فرار از ان بلاد اختیار
نمایند تا ازادای واجبات شرعیه برائت یقینیه حاصل سازند و این وجوه
تردیدات که نوشته شده از انجهت است که نص و رنیا بخصوص از اصحاب عصمت
بما نرسیده و الحجة از قوانین و ضوابط شرعیه با مراعات طریقه احتیاط استفاده میشود
بقلم آمده عدم ورود نصوص مخصوص ملت اسلامیه نسبت باین مسائل است
که نص بخصوص در باب آنها و مذاهب دیگر نیز وارد نگردیده و در انجا همین طریقه
احتیاط مرعی میباشد مستفتی را برجوع بچنین فرض بعید و مسافت دور و دراز

چه ضرور بود در بلاد قریبه نیز صورتی فرض میتوانیم کرد که نظیر سوال مستفتی
مذکور تواند شد مثلا ممکن است که شخصی در مکان تاریکی محبوس بود که مطلقا
واصلا از حال طلوع و غروب شهور و سنین مطلع نگردد و تحصیل علم و یقین
بدخول اوقات نسبت باو از جمله متعذرات بوده باشد اگرچه بسبیل ظن
حاصل باشد بلکه آنهم نباشد و فرض کنیم که حاکم وقت بسبب معاندت که با
شخص مذکور داشته حکم کرده باشد که این کس را ازین امور مخبر نسازند پس حال او
نیز مثل حال ساکن ظلمات خواهد بود و در باب عمل بالظن و تخمین نمودن در
ادای عبادات و طریقه احتیاط مرعی داشتن یا سقوط عبادات در صورت تساوی
احتمالات کما صرح به بعض فضلاء اهل السنة فی باب الصوم قال السید رحمه
المدارک و لو لم یغلب علی ظن الاسیر شهر فقد قطع الاصحاب بانه یتخیر فی کل سنة شهرا
و یصومه قال بعض العامة لا یلزمه الصوم لانه لا یعلم دخول شهر رمضان و هو
محل اشتباه و عدم منصوص بودن در شریعت مشترکست در میان این فرض
و فرض بلاد بعیده اگرچه میان هر دو صورت فرقی جزئی بوده باشد و حق
سبحانه و تعالی داناست بحقایق امور و احکام پس معلوم شد که عمل بر تقدیر
بحسب اندازه و مظنه در مقام فقدان طریق علم در شریعت وارد است و در بعض موارد

بخصوص منصوص است لیکن بنای احکام درین بقاع بر تقدیرات چندان استبعادی نیست
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و له الحجة البالغة الی یوم الدین و
صلی الله علی محمد و آله الاجمعین حاصل ترجمه سوال دیگر آنست که از دین اسلام
چنان ثابت میشود که خدا کامل است و در بهشت درجات مقرر است چنانچه درجات
پیغمبر ما و پیغمبران سابق بزرگتر و بلندتر از درجات دیگر اهل بهشت است و حور
و غیره بحسب درجات برای ایشان معین است درین امر هرچند فکر کرده شد
خلاف قیاس معلوم میشود زیرا که او را میل و رغبت بطرف حور در حضور
خدای تعالی قبیح است و با قطع نظر ازین حق سبحانه و تعالی که کامل است بر بندگی
او بودن ناقصان چند از مخلوقات در چنین حالات چگونه صورت میتواند بست
چه از دو حال خالی نیست اهل بهشت کامل اند یا ناقص در صورت دوم نیز او را
دخول بهشت نمی تواند شد و در صورت اول محتاج بارتفاع درجات
نخواهند شد چه انسان تا مبرا و پاک از گناهان نباشد و کامل نشود دخول
در بهشت معلوم و در صورتیکه کامل و قابل دخول جنت گشته
روبروی خدای سبحانه رسید احتیاج مرتبه و درجه ندارد بلکه از ارتفاع درجات
مستفاد میشود که در کمال او قصوری روداده است و در صورت عدم کمال

بهشت رسیدن ممکن نیست بلکه لازم می آید که بسبب فتور و قصور او در کمال الهی
فتوری و قصوری راه یابد و هرگاه بهشت برین باشد و از دنیا مملو از خور و غیره
باشد بی لیاقتی و نقص کمال اهل بهشت لازم می آید و درینجا نیز هرگاه کسی زن
خود را رو بروی پادشاه حاضر کرده راه رود دلیل کمال بی ادبی اوست و
ازینجا حال کسیکه رو بروی خدای خود چنین حرکات مشغول شود ظاهر و آشکار
است و اینهمه امور خلاف اشارات کلام الله است که بر کمال الهی دلالت
میکند علاوه آنکه توجه انسان در آن واحد بطرف دو چیز ممکن نیست از
همین جا باید فهمید که هرگاه اهل بهشت متوجه حور شدند خدا را فراموش کردند
کیفیت حال این امور از اهل اسلام استفسار کرده میشود و دیگر از مقوله حال
دوزخیان چنان معلوم میشود که برای کافران دوزخ علی الدوام است
و این منافی رحم و مهربانی خداست که از صفات کمالیه اوست و جواب آنکه
با قطع نظر از آنکه این شبهات از قبیل کلمات عامیانه است و قابل جواب
نیست و سکوت از جواب اینها عین جواب است مثل شبهه سابقه مخصوص
بملت اسلامیه نیست و مثل این شبهات بر اهل کتاب یعنی موسائیان و
عیسائیان و امثال ایشان نیز وارد است پس مستفتی مذکور را استفسار این امور

بر اهل کتاب نیز ضرور است خصوصا مسیحیان که بر اکثر بلاد هند تسلط
ایشان نیز حاصل گشته و اهتمام بسیار در ترویج مذهب خود دارند و جابجا
کتابها تقسیم مینمایند و بر مسیحیان جواب این شبهه لازم زیرا که در مقابله
اهل کتاب نیز موافق تقریر مستفتی میتوان گفت که باوصف آنکه اهل کتاب
بلکه جمیع اهل ادیان قائل هستند که حق تعالی کامل بالذات است باز در توریت
ایشان در سفر اول مسطور که او تعالی حضرت آدم را با زن آنحضرت یعنی حضرت
حوا در جنت عدن در حضیره خود جای داد و ساکن کرد و در جنت عدن ایشان را
چنان قربت حاصل بوده که آواز حق تعالی را بخوبی می شنیدند و ایشان با
همدیگر انس میکردند و باکل و شرب متمتع میگردیدند بلکه درین فصل تصریح است
که ایشان برهنه بودند پس این کمال بی ادبی است که مرد و عورت
برهنه پیش روی چنین پادشاه جبار تمام ورزیده در مکان تشریف آورده
که مسکن ملائکه بوده قرار یابند و چنین بی ادبیها که نسبت به پادشاه ظاهری
هم واقع نمیتوان شناخت ممکن نیست که چنین اشخاص که در لوازم بشریت از
اکل و شرب و مواصلت با زنان بلکه زیاده تر از آن کمترینی است مبتلی باشند
و بمرتبه کمال رسیده باشند بپیش روی چنین پادشاه عظمی قرار گیرند و در جنت

عدن او که محل اقامت ملائکه مقربان او سبحانه تعالی بوده قیام نورزید
باید گفته شود که ازین امر کاملیت حق تعالی معاد ذهبیه ظاهر گردیده یافته و نیز
هرگاه حضرت آدم ع در تصور حضرت حوا بوده باشند پس لا محاله از زیاده ای
دران ساعت باز مانده باشند چه بکه توجه نفس بطرف شیئین در آن واحد
از مستحیلات است نظر با قاله المستفتی خذ و الفعل بالفعل و نیز ذکر عقاب الهی تعدی
فجار و کفار درین کتب جابجا موجود است پس در فصل چهارم سفر حاکم
توریت که سفر استثنا است مرقوم است لان عقابا بنار اکلة هو لقادر
الغیور المعاقب یعنی برای انکه عذاب خدا تعالی آتشی ست هلاک کننده خورنده
و پرهیز کنید زان افتاده ست خدای توانا غیور و سزا دهنده و نیز بعد بوریم
در زبور بکرر واقع شده و نیز در فصل دوازدهم کتاب دانیال مرقوم
ست و فی ذلک الزمان یقوم میخائیل الرئیس العظیم القائم علی بنی شعبک
و یکون زمان ضیقة ضیقة لم یکن مثلها منذ صارت الامة علی الارض
حتی ذلک الزمان و فی ذلک الزمان یخلص شعبک کل من وجد مکتوبا فی السفر
و کثیرون من الراقدین فی تراب الارض یستیقظون هولاء للحیوة الابدیة
و هولاء للتعییر و خزی ابدی و الفهمون یزهرون مثل بهاء الجلد مثل

الصدیقین کثیرین مثل النجوم الی الاباد و ایضاً انتهی خلاصه آنکه درین
زمان از بلای عظیم یعنی مسلط بیکره میخائیل رئیس بزرگ بر اولاد امت
حرکه تو و چنان زمان تنگی تنگی خواهد بود که از ابتدای خلقت مردم
بر روی زمین تا این زمان گاهی چنین تنگی نبشده باشد و درین زمان نجات
میدهد کروه تو هر کسرا که در سفر حیات یافته شده و درین زمان بسیاری
از خفتگان خاکی در هائی قبور بیدار و زنده خواهند شد جمعی از ایشان برای
زندگانی ابدی که عبارت از دخول جنت است و جمعی از ایشان برای
عار و ننگ و زیان کار ابدی که کنایه از دخول نار است و درین زمان
صاحبان فهم و دانش سفید پوست و نورانی خواهند بود و بسیار از صدیقان
درست گویان دران عصر مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الآباد و
نیز در فصل پنجم انجیل متی مرقوم ست که حضرت عیسی ع فرموده من قال
لاخیه احمق فقد وجبت علیه نار جهنم و نیز درین فصل میفرماید قد سمعتم
انه قیل لا تزن و انا اقول لکم من نظر الی امراة لیشتهیها فقد زنا بها
فی قلبه ان شککتک عینک الیمنی فاقلعها و القها
عنک فانه خیر لک ان یهلک احد اعضائک

من ان مذهب حسبد کی کلها فی جهنم الا یعنی شنیده اید که سابقا گفته شده
است یعنی در شریعت موسویه و توریت که زنا مکن و من میگویم که هر کس بنظر
شهوت بزنی ببیند پس گویا در دل خود با او زنا کرده است اگر چشم راست تو ترا
و لغزاند ترا چشم راست تو بمعصیت اندازد پس آنرا از جسم خود بکن و از خود
بینداز پس بهتر است که بهتر است برای تو اینکه یک عضو تو ضایع شود از اینکه تمام
بدن تو در جهنم برده شود و نیز در فصل بیستم مکاشفات یوحنا مذکور که قیامت
اولی که در عرف ما معبر بقیامت صغری و رجعت است و بعد ذکر خروج یاجوج و ماجوج

مسطور است و ابلیس الذی اغواهم لیطرح فی بحیرة النار و الکبریت حیث
تکت الدابة و النبی الکذاب یعذبون اللیل و النهار الی ابد الآبدین یعنی

ابلیس که آنها را اغوا کرده انداخته میشود در دریاچه آتش و کبریت جائیکه آن دابه
و نبی دروغگو هستند روز و شب عذاب کرده میشوند تا ابد الآباد و این بنا بر طریقه مسیحیین
میتوان گفت که این تعذیب ابدی کفار و فجار چنانچه صریح کلام حضرت داود انبیا
و کلام یوحنای انجیلی است منافی رحمت الهی است که در کتب ایشان جا بجا موجود است

حضرت داود در مزمور صد و ششم ز بعد میفرماید اشکروا الرب فانه صالح
وان رحمته لکانه الی الابد علاوه آنکه عیسائیان از نهمه ترقی کرده ثابت

بعض میگویند غیر مستحق قائل شده اند پس میگویند که معاذ الله حضرت مسیح عیون
امت را [illegible] هم شده اند پس بر جوابیکه در این باب اهل کتاب مستفید را
که در ظاهر امر حور را از نهرها خارج کرده و در باطن داخل آنها است خواهند داد
مستفتی مذکور ما را جواب با هتر از ان از طرف اهل اسلام نیز خواهد شنید
و حقیقت حال این است که وجود حور و قصور و اشجار و انهار و بهشت ممکن است [illegible]
استحاله در ان لازم نمی آید و [illegible] بان خبر داده پس اذعان بان
واجب است و هر چیزیکه بدلیل قطعی ثابت گردیده باشد از [illegible] استبعادات انکار نتوان
کرد و دلیلی که مستفتی در وجه استبعاد حور و قصور ذکر کرده اگر از زبان حق بجانب
مخلوقات کذائیه ذکر میکرد نسبتی بود و تفصیل این اجمال آنکه حق تعالی لطیف و مجرد
است یعنی از لوازم جسم و جسمانیات و ماده و صورت که از صفات احتیاج و نقصان
است منزه و مبرا است و نسبت مجرد بجمیع الامکنه مساوی می باشد و متصف بقرب
و بعد نسبت بعضی از انها سوای بعض آخر نمی تواند شد لاستحالة الترجیح
من غیر مرجح پس حق تعالی متصف بمکانی و زمانی نمی تواند شد و چنانکه نسبت
او سبحانه تعالی [illegible] آسمانها ان نسبت او بسوی زمین است بلا فرق [illegible]
[illegible] در مکان حاصل شود و پس محتاج بان مکان خواهد بود و احتیاج از

از صفات نقصان و از علامات امکانست و ذات [illegible] از عوا
از صفات نقص و احتیاج منزه و پاک ست چنانچه [illegible] فالله
اینّ ما لاین [illegible] یعنی حق تعالی با فی امکانست و مکان برا [illegible] از عدم بوجود
آورده و قبل از ان [illegible] هیچ چیز نبود پس برای او مکانی نخواهد بود و شیخ سعید
[illegible] روایت نموده که بعضی از علمای یهود نزد ابی بکر آمده گفت
توئی خلیفه نبی این امت [illegible] از عالم یهود گفت که ما در توریت
می یابیم که خلفای [illegible] عالمترین امتهای ایشان میباشند پس خبر ده مرا از
[illegible] تعالی که او کجاست در آسمان ست یا در زمین پس ابی بکر گفت که خدا
در آسمانست بالای عرش یهودی گفت که درین هنگام زمین خالی است
از [illegible] و بنا بر قول تو لازم می آید که خدا در مکانی باشد نه در مکانی دیگر
ابی بکر گفت که این کلامیکه میگوئی کلام زندیق ست و دور شو از
نزدیک من و الا میکشم ترا پس پشت کرده یهودی در حالیکه [illegible] اسلام
پس از [illegible] حضرت امیر آمد و فرمود [illegible] یهودی یاد داشتیم سخن ترا
و جوابی را که تو داده و ما میگوئیم که خداوند عالم خالق مکانست پس مکانی
نمی و نیست برترست از انکه احاطه کند باو مکانی و اوست [illegible]

بجای [illegible] مایس آن مکان باشد بلکه علم او احاطه میکند بجمیع انچه در مکانات است
[illegible] مکان [illegible] تدبیر او خالی نیست و من خبر میدهم ترا با آن چیزیکه در کتاب
شما موجود است و تصدیق میکند دعوی مرا پس اگر [illegible] دهم ترا
بآن آیا ایمان می آوری بآن یهودی گفت بلی فرمود آیا نیافته اید در بعض
کتب خود انکه موسی بن عمران علی نبینا و آله السلام [illegible] نشسته
ناگهان فرشته از [illegible] مشرق آمد [illegible] عرض کرد که از نزد
خداوند عالم بعد از ان ملکی دیگر از جانب مغرب آمد حضرت [illegible] کرد
گفت از نزد خدا تعالی بعد از ان ملکی دیگر آمد عرض کرد که می آیم از آسمان هفتم از نزد خداوند تا [illegible]
ملکی دیگر آمد عرض کرد که از طبقه هفتم زمین می آیم از نزد [illegible] عزوجل پس حضرت موسی فرمود
تسبیح میکنیم آنخدائی را که خالی نیست ازو مکانی و نیست بمکانی نزدیکتر از مکانی [illegible]
یهودی گفت بدرستیکه همین ست حق و تو سزاوارتر بنشستن بجای پیغمبر خود از انکسیکه
مستولی شده ست بر جای او انتهی و دیگر استدلال میتوان کرد برین مطلب بکلام حضرت
سلیمان که بعد فراغ از بنای بیت المقدس در مناجات خود با حق تعالی [illegible]
[illegible] و سماء السماء لا یسعانک [illegible]
[illegible] نیست یعنی آسمان و آسمانیکه محیط ست

تمامی آسمانها با این بزرگی احاطه نمی تواند کرد و ترا هرگز هرگز ترا احاطه نمی [illegible]
پس چگونه احاطه تواند کرد این خانه کوچکی که من بنا کرده ام [illegible] [illegible] مند [illegible]
پس ازین امور معلوم میشود که کسی را نسبت با او تعالی قرب مکانی حاصل نمیتواند شد
و تقرب او [illegible] [illegible] معنوی و آن نیست مگر تحصیل رضاهای نامتناهی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود و [illegible] [illegible] و شدن [illegible] همین ست مراد
از حصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدا که [illegible] مستغنی آن را
پس با حصول اهل اسلام [illegible] [illegible] پس گاه این [illegible] [illegible] یعنی اکل و شرب و مصاحبت
زنان و غیره که از لوازم بشریت ست بنا بر زعم مستغنی بین زوی حق تعالی
[illegible] الحصول [illegible] باشد باید که حال مؤمن درین جهان نیز همچنین باشد چونکه
و بنا [illegible] جنت و نار و ارض و سما نسبت بحق تعالی برابر ست و همه اشیاء
در حضور او تعالی حاضر پس [illegible] و مخلوقات که ذائقه مسند میشود لا یقول
احد و [illegible] ظاهر میشود که بسبب نقائص بشریه که از لوازم ذات بشریت
[illegible] [illegible] کاملیت حق تعالی که بسبب صفات [illegible] [illegible] او تعالی
مثل علم و قدرت و وجوب وجود حاصل [illegible] نمی باید و نه احتمال این نقائص [illegible]
[illegible] [illegible] با ایمان اعتقادات حقه جمع شود که کمال انسان از [illegible] [illegible]

[illegible] حصول جنت پس چه استبعاد در آنکه بشرط ایمان حصول غفران چنین تمتعات
و [illegible] [illegible] [illegible] لوازم بشریت ست و در دنیا واقع میشد در آخرت نیز واقع شود و این
امور را [illegible] کاملیت حق تعالی چه علاقه و کدام مداخلت خواه این امور واقع شود
و خواه نه بهر کیف ذات حق تعالی بسبب صفات [illegible] [illegible] حاصل کاملیت
آری انقدر [illegible] باید که از نقائص خارجیه که بسبب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نعالعفو [illegible]
آلهی در دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا ایمان [illegible] حصول
جنت پاک [illegible] [illegible] [illegible] و دخول بهشت [illegible] [illegible] حاصل شود
چنانچه مستغنی نیز اشاره بآن کرده و دران کلامی نیست مگر آنچه [illegible]
الی الله را که بظاهر مشعر بقرب مکانی یا معاینه و مشاهده بوده باشد
بران متفرع ساخته پس هرگز راست و درست نیست [illegible] [illegible] تصور
به ذات حق تعالی رو اینست چنانچه سابقا بعض تفاصیلش گذشته است
معهذا در نصوص منصوص ست که اهل جنت از کثافات و خباثات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهند بود و مانند چنین در شکم ما در [illegible] [illegible]
و غائط از [illegible] [illegible] حد انجا [illegible] پس الحال محض اکل و شرب و تمتع
[illegible] [illegible] کثافات و خباثات نبوده باشد چه استبعاد باقی ماند که

[illegible] [illegible] ازواج مطهره [illegible] مطهره من الحیض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بهشت انکار آن تواند کرد چنانچه بر صاحبان انصاف و طبع سلیم مستور
و پوشیده نیست و آنچه درین باب باستحاله توجه بنفس [illegible]
استدلال کرده‌اند آن نیز غیر تام است چه تا وقتیکه مستقیم مذکور باشد [illegible]
که در دار آخرت که [illegible] تکلیف [illegible] اهل بهشت مکلف [illegible] خواهند بود [illegible]
[illegible] ذکر الهی [illegible] آن هیولی و [illegible] بروی از انواع متخلل [illegible]
استحاله مذکور [illegible] جایز [illegible] و بعض احیان
بمقتضای بشریت [illegible] تا [illegible] بوده باشند اگرچه
[illegible] تکلیف بوده باشد و قباحتی در آن لازم [illegible] و اگر مراد
[illegible] بالمره از ذکر الهی فاهل خواهند شد چنانچه محو اکلام
مستقیم [illegible] غیر مسلم بلکه خلاف واقع و مشاهده
چه با وصف [illegible] دنیا دار تکلیف و مملو از غفلت است و امور
آخرت [illegible] مخفی و پوشیده است و اشتغال دنیویه علاوه بر آن
[illegible] دوستان خدا در اکثر احیان مشتغل بذکر الهی [illegible]
[illegible] ناهی او سبحانه تعالی می باشند پس در بهشت که در آن
[illegible] امور آخرت خواهد شد چگونه از یاد الهی بالمره [illegible]

بلکه [illegible] است که این تنعمات و تمتعات بهشت خود اعانت بر یاد الهی نماید و
باعث [illegible] نامتناهی او سبحانه گردد چنانچه حق تعالی در
قرآن مجید [illegible] از اهل بهشت حکایت فرموده و آخر دعواهم ان الحمد لله
رب العالمین و نیز در اواخر سوره فاطر [illegible] از ایشان حکایت فرموده
و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا
دار المقامة [illegible] لا یمسنا فیها [illegible] تمام در
بهشت اما شبهه [illegible] آن از کتب
سابقه پیشتر بمعرض بیان آمده پس جواب از آن [illegible]
عقلا و نقلا قبح آن ثابت گردیده ایلام غیر مستحق است بلا عوض [illegible]
یا ایلام با اعواض که الم در جنب آن حقیقتی [illegible] باشد پس در آن [illegible]
و استحاله لازم نمی آید و ازینجاست که جهاد که مشتمل بر قتل نفوس [illegible]
است با دیگر حدود شرعیه که مشتمل بر ایلام است در بعض شرایع سابقه
و لاحقه [illegible] گردیده لیکن چونکه از قبیل ایلام مستحقین بوده کسی [illegible]
انکار [illegible] آن نکرده و هرگاه برین جمله اطلاع یافتی پس [illegible]
[illegible] این قبیل است و استمرار تعذیب ایشان پس [illegible]

۴

استحقاق آنهاست چه اگر ایشانرا از عذاب بیرون آرند و ورد اگر عفو
بکنند باز هم مرتکب فعال قبیحه خواهند شد و حق تعالی [illegible] ایشان
لهذا ایشانرا مخلد فی النار خواهد ساخت و حق تعالی باین مضمون هدایت میکنون در قرآن مجید
خبر داده جائیکه میفرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و نیز در
اواخر سوره فاطر میفرماید و هم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر
الذی کنا نعمل او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین
من نصیر و نیز [illegible] کتاب [illegible] قاتل حضرت مسیح
[illegible] قاتلان دیگر انبیا مثل حضرت یحیی و حضرت زکریا علیهم السلام
چنانچه [illegible] ابلیس که از ابتدای عمر دنیا تا آخر آن چندین هزار مردم را
گمراه کرده و از وی چنین [illegible] اینده سوای تخلید فی النار چه چیز تجویز خواهند کرد
چنانچه کلام حضرت مسیح در فصل یازدهم انجیل لوقا اشاره باین میکند و آن
اینست و لهذا قالت حکمة الله بانا نرسل الیهم انبیاء و رسلا فیقتلون
[illegible] و یطردونهم لینتقم من دم جمیع الانبیاء الذی اریق منذ [illegible] العالم
[illegible] من دم هابیل الصدیق الی دم زکریا بن براشیا الذی
[illegible] بین المذبح و البیت الهی یعنی از ینجاست که حکمت [illegible]